

نگارزی

جذباتهای پیامبر (ص)

نمبر واقدی

مهدوی دامغانی

كتاب المأثور
للوفاء

مغنازی

تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص)

تألیف

محمد بن عمر واقفی

جلد اول

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی



بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از هدفهای ستاد انقلاب فرهنگی که در خرداد ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و نه به فرمان رهبر انقلاب اسلامی ایران آیت الله العظمی امام خمینی - دامت برکاته - تشکیل شد، سامان دادن به وضع نابسامان کتابهای دانشگاهی و جایگزین کردن جزوه‌های آشفته و مغلوط پیشین با کتابهای وزین و آراسته بوده است. ستاد با استفاده از تعطیلی موقت دانشگاهها، به کمک استادان مؤمن و فاضل، کمیته ترجمه و تألیف و تصحیح کتابهای دانشگاهی را تأسیس کرد. این کمیته که در اسفندماه ۱۳۵۹ با گسترش یافتن فعالیتهاش به مرکز نشر دانشگاهی تبدیل شد، کار ترجمه و تصحیح و تنقیح متون درسی، بویژه متونی که دانشگاهیان در دوران تعطیلی موقت دانشگاهها تهیه می‌کردند، به عهده گروههای تخصصی متشکل از استادان صاحب نظر و متعهد گذاشت. گروههای تخصصی مرکز نشر متون درسی مناسب را، با توجه به نیازهای آموزشی دانشگاههای کشور انتخاب کرده به مترجمان و مؤلفان با صلاحیت سپرده‌اند. کتابها پس از ترجمه یا تألیف حتی المقدور توسط ویراستاران متخصص ویرایش علمی و فنی می‌شود. خوشبختانه تعداد زیادی از این کتابها آماده چاپ شده است که بتدریج به زیر چاپ می‌رود و در اختیار دانشجویان و محققان قرار می‌گیرد. امید است که با عنایت خداوند متعال و از پرتو همت نویسندگان و مترجمان و متخصصان مؤمن و متعهد، این مرکز بتواند با چاپ کتابهای ارزشمند در بالا بردن سطح آموزش در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و بالنتیجه در ارتقاء سطح علمی و فرهنگی و اقتصادی کشور گامهایی مؤثر بردارد.

والله ولی التوفیق

مرکز نشر دانشگاهی

کتاب المغازی

محمدبن عمر واقفی (متوفی ۲۰۷ هـ. ق.)

ترجمه محمود مهدوی دامغانی

جلد اول

تهران، ۱۳۶۱

چاپ و صحافی: مرکز تولید و انتشارات مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی

بها: شمیز ۴۲۰ ریال، زرکوب ۶۲۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

فهرست

صفحه	موضوع
۱	مقدمه مترجم
۷	مقدمه مارسلن جونز محقق کتاب
۳۷	مراجع تحقیق
۶	سریه حمزه بن عبدالمطلب
۷	سریه عبیده بن حارث در ربیع
۷	سریه سعد بن ابی وقاص در خزار
۸	غزوه ابواء
۸	غزوه بواط
۹	غزوه بدر اولی
۹	غزوه ذی العُسیره
۱۴	سریه نخله
۹۵	بدر القتال
۹۶	اطعام کنندگان مشرکان در بدر
۹۷	اسامی اشخاصی که برای آزادی اسیران آمدند
۱۰۴	ذکر سوره انفال
۱۰۸	ذکر کسانی از مشرکان که اسیر شدند
۱۰۹	اسامی مشرکانی که در راه بدر عهده دار اطعام بودند
۱۱۰	اسامی مسلمانانی که در بدر شهید شدند
۱۱۴	اسامی مشرکانی که در بدر کشته شدند
۱۲۴	اسامی افراد قرشی و انصار که در جنگ بدر حضور داشتند
۱۲۵	ذکر کشته شدن عصماء دختر مروان
۱۲۷	ذکر سریه کشتن ابی عَفْک
۱۳۰	غزوه قینقاع
۱۳۲	غزوه سویق
۱۳۳	غزوه قراره الکُندر
	قتل ابن الاشرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد خاتم النبيين و اهل بيته الطاهرين.
 در روش تربیت اسلام، همواره انسانهای برگزیده و بندگان نیکوکار و اندیشه و کردارشان
 سرمشق دیگران بوده و هستند، و از وظایف هر مسلمانی است که تا سر حد امکان در هر
 طبقه ای که باشد اندیشه و رفتار خود را منطبق بر راه و رسم این برگزیدگان کند. قرآن گاهی
 حضرت ابراهیم خلیل (ع) را به عنوان سرمشق و انسان نمونه معرفی می کند در آنجا که می گوید:
 قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ
 در جای دیگر، بیرون واقعی آن حضرت نمونه قرار گرفته اند، آنجا که می گوید:
 لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ
 الْحَمِيدُ.^۱

گاه فردی برگزیده، بدون در نظر گرفتن جنسیت و وابستگیهای ظاهری، به عنوان نمونه و
 سرمشق معرفی شده است، هر چند که همسر فرعون باشد، آنجا که می فرماید:
 ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ.^۲

۱ و ۲) آیات ۴ و ۶، سوره ۶۰.

۳) آیه ۱۱، سوره ۶۶.

صفحه

موضوع

۱۴۱	غزوه غطفان در ذی امر
۱۴۳	غزوه بنی سلیم در بحران از ناحیه فرع
۱۴۳	سریه قرده
۱۴۵	غزوه احد
۲۱۶	نام مسلمانانی که در احد کشته شدند
۲۲۱	اسامی کشته شدگان مشرکان
۲۳۰	آیاتی از قرآن که درباره احد نازل شده است
۲۴۵	جنگ حمراء الاسد
۲۵۰	سریه ابوسلمه بن عبدالاسد در قطن
۲۵۴	غزوه بئر معونه
۲۵۹	نام شهدای قریش در جنگ بئر معونه
۲۶۱	جنگ رجیع
۲۶۸	جنگ بنی نضیر
۲۸۲	ذکر آیاتی از قرآن که در مورد بنی نضیر نازل شده است
۲۸۵	جنگ بدر الموعد
۲۹۱	سریه ابن عتبک برای کشتن ابورافع
۲۹۴	غزوه ذات الرقاع
۲۹۹	غزوه دومه الجندل
۳۰۰	غزوه مریسع

مهمترین سرمشق مسلمانان و نمودار انم و اکمل آن، وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم است.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا
با توجه به اختصار مطالب کلام الله مجید برای اطلاع از تفصیل و کیفیت عمل حضرت ختمی مرتبت نیازمند مراجعه به مدارک دیگری هستیم که کتابهای تنظیم و تألیف شده درباره زندگی و چگونگی اعمال آن حضرت، بخش عمده ای از این مدارک است.

به همین جهت مسلمانان از همان آغاز در تنظیم کتابهای سیره و معارفی رسول خدا (ص) اهتمام فراوان داشته اند، به طوری که همزمان با تدوین سایر علوم، کتابهای مربوط به این قسمت هم تنظیم شده است. به عنوان نمونه، اگر در نظر بگیریم که صحاح و اصول معتبر حدیث برای مذاهب مختلف از اواخر قرن دوم تا اواسط قرن پنجم هـ ق. تألیف شده است، کتابهای سیره و معارفی هم از اوایل قرن دوم در نقاط مختلف بویژه مدینه منوره به وجود آمده و یادگارهای ارزنده ای برای ما باقی مانده است. چون مناقب و مخالفان اسلام موضوع جنگهای پیامبر بزرگوار را از دیرباز دستاویز و بهانه حمله به اسلام و آن حضرت قرار داده اند با مراجعه به این کتابها براحتمی و سادگی می توان پاسخ بسیاری از اعتراضهای مغرضانه را پیدا کرد.

بدیهی است هرچه زمان این کتابها به صدر اسلام نزدیکتر باشد از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. خوشبختانه یکی از کتب مهم این رشته کتاب معارفی محمد بن عمرو واقدی است که در اواخر قرن دوم هـ ق. تدوین شده و تاریخ درگذشت نویسنده آن سال ۲۵۷ هـ ق. است. و در صفحات بعد اطلاعات بیشتری در این زمینه عرضه خواهد شد.

این بنده از مدتها قبل متوجه وجود بنده ای از مشکلات ذهنی جوانان درباره کیفیت جنگهای حضرت ختمی مرتبت بودم و می دیدم که جوانهای پاک نهاد و نیک سرشت ما، که متأسفانه نمی توانند از منابع و مصادر مهم که به زبان عربی است استفاده کنند، تحت تأثیر مطالب واهی و دور از حقیقت مشتی مغرض قرار می گیرند و گاه در ذهن آنان شبهاتی ایجاد می شود که رفع آن نیاز به ارائه مدارک استوار دارد و درصدد برآمدم تا در صورت امکان برخی از منابع و مصادر مهم را که مورد اعتماد فرقه های مختلف مسلمانان باشد به فارسی ترجمه کنم. بنابراین، هدف اصلی این است که منابع کهن و ارزنده اسلامی به زبان فارسی در اختیار گروههایی که نمی توانند از عربی استفاده کنند، گذاشته شود تا خود با مراجعه به آنها بتوانند بهره ای ببرند و چون پانزدهمین سده هجرت حضرت ختمی مرتبت بزودی آغاز خواهد شد، وظیفه خود دانستم به آن اندازه که از این ذره ساخته است به ساحت مقدسش عرض ادب کنم. بدین منظور قبلاً کتاب دلائل النبوه بیهقی (متوفی در سال ۴۵۸ هـ ق.) را ترجمه کرده و در اختیار بنگاه ترجمه و نشر کتاب گذاشتم و امیدوارم تا آغاز ۱۴۰۱ هجری قمری به عنایت الهی، چاپ و منتشر گردد. اینک ترجمه جلد اول معارفی واقدی که موضوع آن از ورود

پیامبر (ص) به مدینه تا پایان جنگ بنی المصطلق (مُرسیع) است آماده شده است و امیدوارم به عنایت حق تعالی و توجه وجود مقدس نبی اکرم (ص) توفیق یار باشد تا بقیه آن هم که دو جلد دیگر است، بتدریج تا محرم ۱۴۰۱ هـ ق. تمام و آماده شوند.

چاپی که برای ترجمه برگزیدم بهترین و انتقادی ترین چاپ موجود معارفی است که به اهتمام استاد مارسدن جونز در سلسله انتشارات دانشگاه آکسفورد انگلیس منتشر شده است و چون درباره شرح حال و تألیفات و آثار واقدی مقدمه بسیار جامعی به وسیله جونز تهیه و چاپ شده است، برای شرح حال واقدی به ترجمه همان مقدمه قناعت شده، فقط در موارد لزوم در پاورقی توضیح داده شد.

اکنون برخی از علل گزینش معارفی واقدی را برای ترجمه به طور اختصار به اطلاع خوانندگان ارجمند می رسانم.

- ۱- با توجه به تاریخ مرگ واقدی که ۲۵۷ هـ ق. است، تقریباً این کتاب قدیمی ترین کتاب در این رشته است که به طور مفصل تدوین و از دستبرد حادثه محفوظ و به دست ما رسیده است. برای اطلاع مختصر از کمیت این کتاب خوب است بدانیم که مجموعه غزوات پیامبر (ص) و در واقع ده سال زندگانی آن حضرت در ۱۱۲۶ صفحه به قطع ۱۵×۲۳ سانتیمتر چاپ شده است و حال آنکه در سیره ابن هشام که از کتابهای بسیار معروف و تاریخ مرگ مؤلف آن ۲۱۸ هـ ق. است، مجموعه غزوات تقریباً در ۶۵۰ صفحه چاپ شده است و در ترجمه تاریخ طبری هم تمام مدت زندگانی پیامبر (ص) در مدینه، جمعاً ۳۵۰ صفحه به همین قطع را در برگرفته است. همچنین است کتابهای دیگر سیره و معارفی مانند سیره ابوالفداء و سیره ابن سید الناس. علت عمده این تفاوت در آن است که واقدی نکات دقیق فراوان و ریز کاربرهایی را ثبت و ضبط کرده است که دیگران چندان توجهی به آن نداشته اند.
- ۲- اهمیت مقام علمی و فضل واقدی چنان است که نه تنها این کتاب او بلکه آثار دیگرش هم از همان قرن سوم هجری مورد استفاده و استناد دیگر مؤلفان و نویسندگان قرار گرفته است و غالباً به کتابهای او اعتماد داشته اند و مطالب نقل شده از دیگران را با مطالب واقدی معیار زده اند و بدون تردید هیچ کتابی در سیره و معارفی به اهمیت معارفی ابن اسحاق و معارفی واقدی نیست.

پلانری مورخ و جغرافیدان قرن سوم هـ ق. (متوفی در سال ۲۷۹ هـ ق.) در کتابهای خود از قبیل فتوح البلدان و انساب الاشراف مکرر از کتابهای واقدی استفاده و نقل قول کرده است و بدیهی است که مطالب خود را از کتابهای فتوح و مولد الحسن و الحسين او گرفته

(۱) عنوان عربی این چاپ چنین است: کتاب المعارفی للواقدی، محمد بن عمر بن الواقد المشرفی سنة ۲۵۷ هـ ق. تحقیق الدكتور مارسدن جونز، مطبعة جامعة آکسفورد ۱۹۶۶.
 (۲) سیره ابن هشام، چاپ مصطفی السقا، قاهره ۱۳۵۵ هـ ق. و ترجمه تاریخ طبری به قلم آقای ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ملاک مقایسه بوده است.

ابواسحق ابراهیم تقفی کوفی، نویسنده شیعی، فاضل قرن سوم (متوفی در سال ۲۸۳ هـ. ق.)، هم در کتاب الفارات خود مکرر از مطالب واقندی استفاده و به آنها استناد جسته است. همچنین، مسعودی مورخ و جغرافیدان مشهور قرن چهارم (متوفی در سال ۳۴۶ هـ. ق.) در مروج الذهب از کتب واقندی استفاده برده و به گفتار او استناد کرده است که برای اطلاع بیشتر می توان به فهرس مرتب جلد نهم مروج الذهب مراجعه کرد. اگر بخواهیم استفاده دانشمندان دیگر چون طبری و ابن اثیر و ابوالفدا و نویری و ابن ابی الحدید و دیگران را ارائه دهیم سخن به درازا می کشد.

ابن ندیم در الفهرست می نویسد: علما گفته اند تسلط واقندی در اخبار مربوط به حجاز و سیره از همه بیشتر است و بالاخره ابن خلدون در چند جای مقدمه خود، واقندی را از پیشروان تنظیم اخبار می شمرد.

۳- آراء و اخبار واقندی در مورد مغازی رسول خدا (ص) مورد استناد هر دو گروه شیعه و سنی قرار گرفته است، هرچند در مورد مذهب واقندی بسیار گفتگو شده است. بدون اینکه در اینجا اصراری به اثبات مذهب او داشته باشم، عرض می کنم که اخبار واقندی به همان اندازه که در کتب اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته در کتب شیعه هم از مراجع و منابع شمرده شده است؛ به طوری که در کتب تفسیر شیعه مکرر به آراء و اقوال او برمی خوریم. مثلاً شیخ الطائفه طوسی (رضوان الله تعالی علیه) در تفسیر تبیان (برای نمونه صفحه ۵۷۸، ج ۲، چاپ نجف) و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (برای نمونه صفحه ۴۹۸، ج ۱ و ۲، چاپ بیروت و صفحات بعد) و ابوالمنحاسن جرجانی در تفسیر گارز (برای نمونه، صفحات ۱۶۴ و ۳۳۵ جلد ۲) و مجلسی در جاهای مختلف بحار الانوار گفته های او را شاهد آورده اند. بنابراین به اصطلاح، واقندی تا حدود زیادی مورد اتفاق فریقین است.

۴- یکی دیگر از انگیزه های این بنده، برای ترجمه مغازی واقندی، ایرانی الاصل بودن اوست. گروهی از نویسندگان از جمله ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی این موضوع را ذکر کرده است، که مادر واقندی، نوه سائب خاثر است که ایرانی است. ابوالفرج اصفهانی مطلب

(۱) اسباب الاشراف، به تصحیح استاد شیخ محمد باقر محمودی، چاپ ۱۹۷۷، بیروت، صفحات ۵۵ و ۶۶ و ۲۱۹ و و فتوح البلدان، ترجمه فارسی بخش ایران، به اهتمام آقای دکتر آذرنوش، چاپ بنیاد فرهنگ، صفحات ۳۷، ۴۱، ۴۶ و
(۲) الفارات، به تصحیح استاد فقید سیدجلال الدین محدث، چاپ انجمن آثار ملی، صفحات ۵۸۱ و
(۳) مروج الذهب، به اهتمام باریه دومینار، ترجمه فرانسه، چاپ پاریس، صفحه ۲۹۴، ج ۶، و
(۴) به نقل پاورقی ص ۶۲۲ الفارات.
(۵) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ترجمه مرحوم محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صفحات ۳، ۲، ۴ و

خود را از قول ابن خردادبه، نقل کرده است.
۵- واقندی سعی کرده است که در مورد هر جنگ و سریه آیاتی را که شأن نزولش مربوط به آن است ذکر کند؛ به طوری که، گاه فصل جداگانه ای به این منظور باز کرده است. مثلاً در جنگ بدر، احد و بنی نضیر، در نتیجه، خواننده مایه و زیر بنای اخبار مربوط به هر واقعه را از قرآن مجید در مقابل خود می بیند. حتی اختلاف نظرهایی را که در تفسیر آیه شده است، ملاحظه می کند و این موضوع در کمتر کتابی از کتابهای سیره و مغازی دیده می شود.
۶- مغازی واقندی چنان نیست که فقط محتوی تاریخ جنگها بوده و موضوع دیگری در آن طرح نشده باشد؛ بلکه مطالب آموزنده بسیاری در آن آمده است. به عنوان نمونه صحنه های مختلفی که در باب صمیمیت و فداکاری و اخلاص مسلمانان در سایه ارشاد و تربیت حضرت ختمی مرتبت (ص) دیده می شود برای همیشه خواندنی و آموختنی است. رغبت نوجوانان برای وصول به درجه شهادت، اصرار پیرمردان و افراد علیل به پیامبر (ص) برای کسب اجازه شرکت در جنگ، پیشنهاد نوجوانانی که به واسطه کمی سن و سال از شرکت در جنگ محروم شده اند به کشتی گرفتن و زورآزمایی با شرکت کنندگان، صبر و بردباری و شکیبایی مادران و همسران و خواهران داغدار و مصیبت دیده، سیمای مهربان و عنایت کامل حضرت ختمی- مرتبت (ص) نسبت به بازماندگان شهدا، گذشت و بزرگمنشی انصار در مقابل غنایم و امور مادی، خوشرفتاری با اسیران و چاره اندیشی برای آزاد کردن ایشان، در عین حال در موارد لازم شدت عمل و دور اندیشی و باریک بینی، همه از اموری است که جامعه اسلامی در همه وقت و بخصوص در این زمان به فراگرفتن و عمل کردن به آن سخت نیازمند است و بدون مبالغه می توان مغازی را کتابی دانست که بسیاری از مسائل اجتماعی و اخلاقی در آن طرح شده است. تذکر یکی دو نکته را هم لازم می بینم: نخست این که، واقندی در مورد برخی از اصطلاحات مربوط به مغازی و سیره، مانند غزوه و سریه، تعریفی را که بعدها یا قبلاً در مورد آنها شده است، رعایت نکرده است.

بسیاری گفته اند جنگهایی که با سرپرستی و شرکت حضرت ختمی مرتبت (ص) بوده است «غزوه» و بقیه «سریه» نامیده می شود. در صورتی که در مغازی واقندی مواردی را می بینیم که پیامبر (ص) در آن شرکت نداشته اند، در عین حال به آن «غزوه» اطلاق کرده است. مانند غزوه رجیع و غزوه مؤتبه. دوم آنکه، اسامی برخی از جنگها و سریه ها با کتابهای دیگر سیره و مغازی حتی معاصران او متفاوت است، مثلاً جنگ بنی المصطلق را که تقریباً در عموم تواریخ به همین نام ثبت کرده اند، واقندی مریسج نامیده است. در این گونه موارد در پاورقی تذکر داده شده است.

استاد مارسدن جونز در حواشی و مقدمه کتاب متحمل زحمت فراوان شده است. بنده،

۶
فهرست کتابهایی را که مورد استفاده او بوده است در پایان مقدمه نقل کردم که حتی از ایشان ضایع نشود. در عین حال آنچه به نظر قاصر رسید و لازم بوده است که توضیح داده شود در پاورقی با ذکر «م.» آورده ام.

شک نیست که تارسایی هایی در ترجمه بویژه در مورد اشعار و رجزها به چشم خواهد خورد. امیدوارم فضیلتی محترم از راهنمایی و ارشاد مضایقه فرمایند. آرزو مندم این کار بسیار کوچک ملحوظ نظر و مورد قبول ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت (ص) قرار گیرد و معروض می دارد که: یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ اَهْلُنَا الضَّرُّ وَ جَنَّا بِيضَاعِيَّةَ مُرْجَاةَ، فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنْ اللَّهُ يُجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.

محمود مهدوی دامغانی - مهرماه ۱۳۵۹ خورشیدی

ذیقعدة الحرام ۱۴۰۰ هـ ق.

اکتبر ۱۹۸۰

مقدمه ماریسدن جزئی محقق کتاب

ابوعبدالله محمد بن عمر واقدی در سال یکصد و سی هـ.ق. در اواخر خلافت مروان بن محمد در مدینه متولد شد. این مطلب را شاگرد و کاتب او ابن سعد در طبقات اظهار داشته است. صفدی، و ابن قری بردی ولادت او را در سال ۱۲۹ دانسته اند. و ابوالفرج اصفهانی می نویسد که مادر واقدی، دختر عیسی بن جعفر بن سائب خاثر است، و پدر این بانو، مردی ایرانی و از سرزمین فارس است؛ واقدی از وابستگان بنی سهم است که یکی از خاندانهای قبیله بنی اسلم شمرده می شوند. این که ابن خلکان، او را از وابستگان و خدمتکاران بنی هاشم دانسته است،

(۱) ابن سعد، طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

(۲) صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۳۸.

(۳) النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۱۸۴.

(۴) الاغانی، ج ۸، ص ۳۲۲.

(۵) ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۳۱۴. عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۷. ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۲۲. تاریخ مدینه

صحيح نیست.

مصادر کتب تذکره و رجال در باره آغاز زندگانی او مطلبی ندارد، ولی به نظر می‌رسد که واقعی از سنین جوانی، بلکه نوجوانی، درباره کسب معلومات مربوط به سیره و جنگهای پیامبر(ص) سخت کوشش می‌کرده است.

ابن عساکر ضمن نقل قول مسیبی می‌نویسد که: واقعی کنار ستونی در مسجد پیامبر می‌نشست. از او پرسیدند چه می‌خوانی؟ گفت: بخشهایی از مغازی. این خبر را خطیب بغدادی هم در تاریخ بغداد از سمعی نقل کرده است.

بیشتر مراجع، موضوع توجه واقعی به جمع‌آوری اخبار و احادیث و روایات مختلف مربوط به سیره را ذکر کرده و به کوشش او در این راه تصریح کرده‌اند. ابن عساکر و خطیب بغدادی و ابن سیدالناس^۱ از واقعی نقل می‌کنند که می‌گفت: به هر يك از فرزندان صحابه و شهدا و وابستگان آنها که می‌رسیدم می‌پرسیدم، آیا از کسی خبری درباره چگونگی شهادت و محل مرگ خویشاوند خود شنیده‌ای؟ و چون خبر می‌دادند، شخصاً به جایی که گفته بود می‌رفتم و محل را مشاهده می‌کردم. چنانچه به منطقه مُرسِع رفتم و از نزدیک آنجا را مشاهده کردم و از هیچ جنگی آگاه نشدم مگر اینکه برای معاینه محل آن جنگ به آنجا رفتم. اخباری شبیه به این خبر نقل شده است. از جمله هارون فروری می‌گوید: واقعی را در مکه دیدم که کوله پشتی سفری دارد. گفتم: آهنگ کجا داری؟ گفت: می‌خواهم به حنین بروم که محل جنگ حنین را از نزدیک مشاهده کنم.^۲

چیرگی واقعی در شناختن مواضع مختلف به آن درجه است که گفته‌اند هنگامی که هارون الرشید و یحیی بن خالد برمکی در سفر حج خود به مدینه رسیدند، در جستجوی راهنمایی بودند که آنها را به محل گورهای شهیدان و جایگاه جنگها راهنمایی کند.

دمشق، ج ۱۱، ورقه ۳ ب. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۲۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ورقه ۱۱۷ ب. لسان المیزان، ج ۶، ص ۸۵۲. شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۸. الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۳۸. أنجرح والتعديل، ج ۴، ص ۲۰. اللیاح الذهب، ص ۲۳۰. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۳.

(۱) وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۴.

(۲) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ورقه ۵.

(۳) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۷.

(۴) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۵ الف. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۶. عیون الاتر، ج ۱، ص ۱۸.

(۵) همان منابع و همان صفحات.

آنها را به واقعی حواله کردند و او همراه آن دو تمامی مواضع و گورها را نشان آنان داد. دیدار واقعی با یحیی بن خالد برمکی مایه خیر و برکت برای واقعی شد. بیوند میان او و خاندان برمکی حتی پس از بدبختی خاندان برمکی هم ادامه داشت. جایزه ده هزار درهمی هارون الرشید را که به واقعی پرداخت شده، برای باز پرداخت وامهایی که بر او جمع شده بود و همچنین ازدواج بعضی از فرزندان بکار برد و در گشایش و آسودگی زندگی می‌کرد.^۳

همه مصادری که شرح حال واقعی را نوشته‌اند، تصریح کرده‌اند که با وجود گرفتاریهای مادی که در تمام مدت زندگی دست به گریبان او بود، معذک مردی بخشنده و بزرگواری و مشهور به سخا و بخشش بوده است.^۴

حرکت به عراق

واقعی در سال ۱۸۰ هـ ق. از مدینه به قصد عراق بیرون آمد. خطیب بغدادی از قول واقعی نقل می‌کند که می‌گفت: «در مدینه گندم می‌فروختم، صد هزار درهم سرمایه مردم در دست من بود که با آن کار می‌کردم و حق العمل بر می‌داشتم و آن سرمایه از دست رفت و آهنگ عراق کردم و پیش یحیی بن خالد برمکی آمدم». ابن سعد هم می‌گوید: «واقعی به واسطه اینکه وامدار شده بود به عراق رفت».^۵

چنین به نظر می‌رسد که سبب اصلی مسافرت واقعی به عراق رغبت او به دیدار یحیی بن خالد برمکی است؛ زیرا در سفر حج همت والای یحیی در وجود واقعی کشتی نسبت به او ایجاد کرده بود و واقعی می‌خواست برای تحقق بخشیدن به آرزوهای مادی و معنوی خود در محیط راحت‌تری قرار گیرد. در آن هنگام دریچه‌های نور و امید در بغداد بود. مخصوصاً در دوره هارون. ابن سعد در جای دیگر مطلبی می‌نویسد که مؤید این نظریه است؛ می‌گوید: «واقعی می‌گفت: روزگار دندان بما نشان داد و همسرم ام عبدالله به من اعتراض کرد و گفت چرا کوتاهی می‌کنی؟ وزیر خلیفه تو را می‌شناسد و از تو خواسته است که پیش او بروی و او دارای مقام ارزنده

(۱) این داستان بطور مفصل در طبقات ابن سعد آمده است. ج ۵، ص ۳۱۵.

(۲) طبقات، ج ۵، صفحات ۳۱۵ و ۳۱۹.

(۳) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۵ الف. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳. عیون الاتر، ج ۱، ص ۱۷.

(۴) طبقات، بخش دوم، ج ۷، ص ۷۷. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴.

(۵) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴.

(۶) طبقات، بخش دوم، ج ۷، ص ۷۷.

است. این بود که از مدینه کوچیدم».

هنگامی که واقدی به بغداد رسید، متوجه شد که درباریان و خلیفه به ناحیه رُقه در شام رفته اند، این بود که مرکوب خود را به سوی شام به حرکت در آورد و در آنجا به ایشان پیوست. یحیی بن خالد برمکی با او برخوردی داشت که شایسته مرتبه بخشندگی و بزرگواری ایشان بود. در زیر سایه برامکه از هر سوی خیر و نیکی به واقدی روی آورد، عطایای ایشان به او منضم به عطایای هارون و پسرش مأمون بود. واقدی می گوید: «از خلیفه ششصد هزار درهم دریافت داشتم به طوری که پرداخت زکات بر من واجب شد». این سعد نوشته است: «واقدی از رُقه شام به بغداد برگشت و همانجا مقیم شد تا اینکه مأمون از خراسان برگشت و او را قاضی منطقه عسکر مهدی کرد، که در بخش شرقی بغداد است».

این خلکان از قول ابن قتیبه نقل می کند که واقدی به ۵ گام مرگ در بخش غربی بغداد قاضی بوده است. ولی هوروتس این گفتار را رد کرده و آن را مستند به اشتباه ابن خلکان، در کیفیت معنی عبارت ابن قتیبه دانسته است؛ می گوید: عبارت ابن قتیبه چنین است: «واقدی در سال ۲۰۷ درگذشت و محمد بن سماعه تبعمی بر او نماز گزارد و او قاضی منطقه غربی بغداد بود.» - که در این جا منظور بیان سمت و منصب محمد بن سماعه است نه واقدی.

ظاهراً در اینکه واقدی هنگام مرگ قاضی ناحیه شرقی بغداد بوده است شکی نیست، ولی پیش از آنکه مأمون او را به سمت قضاوت ناحیه شرقی منصوب کند، در ناحیه غربی سکونت داشته است و بسیاری از مصادر این موضوع را تصریح کرده اند. هنگامی که واقدی از جانب غربی بغداد به جانب شرقی آن می کوچید کتابهایش را در یکصدویست بسته سنگین حمل کرد.^۶

(۱) طبقات، ج ۵، ص ۳۱۵.

(۲) تفصیل سفر واقدی به عراق در ج ۵ طبقات، ص ۳۱۵. آمده است.

(۳) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

(۴) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

(۵) وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۶۴۱.

(۶) J. Horowitz, The Earliest Biographies of the Prophet and their authors, *Islamic Culture*, 1928, 513.

(۷) الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۲۸. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵. عیون الانباء، ج ۱، ص ۱۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ورقة ۱۱۸.

یاقوت می نویسد: «هارون الرشید سمت قضاوت منطقه شرقی بغداد را به واقدی داده است؛ پیش از آنکه مأمون او را به منصب قضاوت عسکر مهدی منصوب کند.» و این به صواب نزدیکتر است؛ زیرا واقدی با هارون رابطه صمیمی داشته است؛ و این امکان فراهم بوده است و دلیلی نداریم که بگوییم انتصاب او به قضاوت آن همه به تأخیر افتاده باشد که مأمون از خراسان بر گردد.

با وجود پیوند دوستی استواری که میان واقدی و یحیی بن خالد و دیگر برمکیان بوده، مأمون نه تنها همچنان سمت قضاوت به واقدی داد بلکه پس از نکبت و بدبختی برامکه، در بزرگداشت و رعایت حال واقدی کوتاهی نکرد و مناصب مهم دیگری هم به او واگذار کرد. چنانکه در آن منصب از طرفداری مأمون برخوردار بود. ابن حجر عسقلانی درباره واقدی می گوید: «یکی از بزرگان علمای دربار و قاضی بغداد و عراق بوده است». سهمی هم ضمن بیان شرح حال اشعث بن هلال، که قاضی گرگان بوده است، می نویسد: واقدی از بغداد او را به سمت قاضی گرگان منصوب ساخته است. در مدت چهار سال آخر عمر، واقدی سمت قضاء ناحیه عسکر مهدی را داشته است.^۷

واقدی با همه بختشها و پادشاهای فراوانی که از طرف هارون و وزیرش یحیی بن خالد و فرزندش مأمون دریافت می کرد، به هنگام مرگ چیزی نداشت - حتی کفن آماده ای که او را کفن کنند و مأمون برای او کفن فرستاد. واقدی از مأمون تقاضا کرده بود تا وامهای او را بپردازد و او بیرون رفت و وام او را پرداخت کرد.^۸

وفات واقدی

درباره تاریخ وفات او اختلافی دیده می شود. ابن خلکان، متذکر می شود که واقدی در سال ۲۰۶ هـ.ق. در گذشته است، و حال آنکه منابع دیگر از جمله ابن سعد در طبقات متذکر شده اند که مرگ او در ذیحجه ۲۰۷ هـ.ق. اتفاق افتاده است^۹ و

(۱) معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۷۹.

(۲) تذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۸.

(۳) لسان المیزان، ج ۶، ص ۸۵۲.

(۴) تاریخ جرجان، ص ۱۲۵.

(۵) الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۳۸.

(۶) تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۳. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

(۷) طبقات، ج ۵، ص ۳۲۱.

(۸) وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۶۴۱.

(۹) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ورقة ۳. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۲۸.

خطیب بغدادی، با استنادی از عبدالله حضرمی روایت می‌کند که واقعی در سال ۲۰۹ هـ.ق. در گذشته است.^۱

اگر قرار باشد یکی از این روایات را بردیگر روایات ترجیح دهیم، از همه به صواب نزدیکتر روایت دوم است که ابن سعد شاگرد و کاتب واقعی و کسی که به زمان او نزدیکتر است، نقل کرده است. بعلاوه، ابن سعد شب وفات و روز دفن او را نام برده است و چنین می‌نویسد: «واقعی شب سه‌شنبه، یازده شب گذشته از ذیحجه سال ۲۰۷ هـ.ق. درگذشت و روز سه‌شنبه در گورستان خیزران به خاک سپرده شد و هفتاد و هشت ساله بود.»^۲ بعلاوه، این روایت در بیشتر منابع آمده است.

کتابهای واقعی

واقعی در جمع‌آوری احادیث تلاش می‌کرد. چنانچه علی بن المدینی روایت می‌کند که او بیست هزار حدیث جمع کرده است.^۳ ابن سید الناس هم نقل می‌کند که یحیی بن معین می‌گفته است: «واقعی بیست هزار حدیث از پیامبر جمع کرده است که همگی تازگی داشته و قبلاً ثبت نشده اند. و این به واسطه همان مطلبی است که قبلاً اشاره کردیم و گفتیم او از همه فرزندان صحابه و شهدا و وابستگان ایشان، از احوال گذشتگان می‌پرسید و شخصاً هم به محل جنگها و وقایع مراجعه می‌کرد و از همگان سئوال می‌کرد.»^۴

ابن ندیم می‌گوید: «دو نفر در خانه واقعی شب و روز به نگارش و ثبت کتابها و مطالب او اشتغال داشتند و به هنگام مرگ ششصد بسته کتاب از او باقی ماند که برای حمل هر بسته احتیاج به دو مرد بود.»^۵

بدیهی است که واقعی درباره عموم علوم اسلامی نظر داشته است. ولی به طور خاص درباره تاریخ اسلام کار کرده است. ابراهیم حربی در این مورد می‌گوید: «واقعی در امر تاریخ اسلام دانشمندترین مردم بوده و از دوره جاهلیت چیزی نمی‌دانسته است.»^۶

۱- معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

۲- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

۳- طبقات، ج ۷، ص ۷۷.

۴- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۰.

۵- عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰.

۶- الفهرست، ص ۱۲۲.

۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ورقه ۱۱۷ ب.

ابن سعد کاتب و شاگرد واقعی او را چنین وصف کرده است: «واقعی آگاه به مغازی، سیره، فتوح، اختلاف مردم درباره احادیث و احکام و اجتماع و هم‌آهنگی مردم در موضوعات بود. و این مطالب را در کتبی که نوشته و تفسیر کرده و آنها را استخراج کرده است، می‌بینیم.»^۱

ما کتابهای او را همانطور که در الفهرست ابن ندیم آمده است، ذکر می‌کنیم و بعد با منابع دیگر مقایسه و مطابقت کرده و موارد اختلاف را بازگو می‌کنیم:

۱- کتاب التاريخ و المغازی و المبعث.

۲- کتاب اخبار مکه.

۳- کتاب الطبقات.

۴- کتاب فتوح الشام.

۵- کتاب فتوح العراق.

۶- کتاب الجمل.

۷- کتاب مقتل الحسين.

۸- کتاب السیره.

۹- کتاب ازواج النبی.

۱۰- کتاب الرده و الدار.

۱۱- کتاب حرب الأوس و الخزرج.

۱۲- کتاب صفین.

۱۳- کتاب وفاة النبی.

۱۴- کتاب أمر العجوة و الخیل.

۱۵- کتاب المناکح.

۱۶- کتاب السقیفة و بیعة ابی بکر.

۱۷- کتاب ذکر القرآن.

۱۸- کتاب سیره ابی بکر و وفاته.

۱۹- کتاب مراعی قریش و الانصار فی القطائع، و وضع عمر الدواوین، و تصنیف

القبائل و مراتبها و انسابها.

۲۰- کتاب الرغیب فی علم القرآن و غلط الرجال.

۲۱- کتاب مولد الحسن و الحسين و مقتل الحسين.

(۱) طبقات، ج ۵، ص ۳۱۴.

(۲) الفهرست، ص ۱۲۲.

۲۲- کتاب ضرب الدنانیر والدرهم.

۲۳- کتاب تاریخ الفقهاء.

۲۴- کتاب الآداب.

۲۵- کتاب التاریخ الكبير.

۲۶- کتاب غلط الحديث.

۲۷- کتاب السنة و الجماعة و ذمّ الهوی و ترک الخوارج فی الفتن.

۲۸- کتاب الاختلاف.

روایت ابن ندیم در مورد کتابهای واقدی با آنچه که یاقوت در معجم الادباء آورده،

یکسان است و اختلاف مختصری به شرح زیر در آن دیده می شود:

۱- کتاب ششم را یاقوت با نام کتاب يوم الجمل ذکر کرده است.

۲- در مورد نام کتاب نوزدهم، عبارت تصنیف القبائل و مراتبها و انسابها ذکر

نشده است.

۳- کتاب بیستم را با نام کتاب الترغیب فی علم القرآن ثبت کرده است.

۴- کتاب بیست و یکم را می گوید دو کتاب است: یکی مولد الحسن والحسین و

دیگری مقتل الحسین.

۵- کتاب بیست و دوم را با نام السنة الجماعة و ذمّ الهوی آورده است.

صفدی هم در الوافی بالوفیات، کتابهای واقدی را با اختلافی در اسامی آنها به شرح

زیر آورده است:

۱- صفدی کتابهای رقم هشتم، کتاب السیره و دوازدهم، کتاب صفین را ذکر نکرده

است.

۲- کتاب یازدهم را با نام حروب الاوس و الخزرج ذکر کرده است.

۳- کتاب هیجدهم را با نام ذکر الاذان یاد کرده است.

۴- در مورد کتاب نوزدهم مانند یاقوت، عمل کرده است.

۵- کتاب بیستم را با نام کتاب الترغیب فی علم المغازی و غلط الرجال ثبت کرده

است.

۶- کتاب بیست و یکم را با نام کتاب مولد الحسن والحسین و مقتله نوشته است.

۷- کتاب بیست و دوم را به نام کتاب ضرب الدنانیر آورده است.

۸- کتاب بیست و هشتم را با نام کتاب اختلاف اهل المدينة و الکوفة فی ابواب

(۱) معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

(۲) الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۴، ص ۲۳۹.

الفقه ثبت کرده است.

به طوری که نویسنده هدیه العارفین نقل می کند، حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف

الظنون نیز همه این کتابها را با تفاوت و اختلاف زیاد در اسامی آنها نقل کرده است.

و چیزی بر کتابها نیفزوده است بجز يك کتاب بنام تفسیر القرآن، که شاید همان کتاب

هفدهم باشد که ابن ندیم بنام کتاب ذکر القرآن یاد کرده است.

از مجموع تألیفات واقدی نسبت به دو کتاب مغازی و کتاب الردة به او تردیدی

نداریم؛ البته مطالبی از کتب دیگر او در تألیفات متأخرین نقل شده است.

عنوان و نام کتاب اول آنچنانکه ابن ندیم ذکر کرده است کتاب التاریخ و المغازی

و المبعث است و چنین بنظر می رسد که کتاب مغازی بخشی از کتاب بزرگی است که

مشمول بر تاریخ و مغازی و مبعث بوده است، مانند سیره ابن اسحق.

ابن سعد گهگاه از واقدی اخباری نقل می کند که مربوط به قبل از بعثت است.

طبری هم در ذکر برخی اخبار نظیر جنگ حبشیان با یمن و موضوع وفات عبدالله بن

عبدالمطلب، به واقدی اعتماد کرده و از او نقل کرده است. ابن کثیر در تاریخ خود

مسائل مربوط به قوم تبع را از واقدی نقل نکرده و مطالب ابن اسحق را ترجیح داده

است؛ در صورتی که اخبار زیاد دیگری مربوط به قبل از بعثت را باز از واقدی نقل

کرده است. چنانکه مثلاً می بینیم اخبار مربوط به نزدیکی ظهور پیامبر (ص) و ولادت

آن حضرت را از واقدی نقل کرده است.^۱

بنابراین، می توان گفت که آنچه ابن سعد، و طبری از اخبار دوره جاهلیت از قول

واقدی نقل کرده اند از کتاب بزرگ او بنام کتاب التاریخ و المغازی و المبعث بوده و

این سه بخش شبیه همان سه بخشی است که سیره ابن هشام دارد. لذا می توان نسبت

اخبار دوره جاهلی و پیش از اسلام را که به واقدی نسبت داده می شود پذیرفت.

دیدیم که ابن سعد و طبری و ابن کثیر مطالب زیادی از واقدی نقل کرده اند -

خاصه در مورد جنگها. بنابراین، اگر بپذیریم که کتاب مغازی بخشی از يك کتاب

بزرگتر است پس باید گفت که این مورخین مطالب دیگر را هم از دو بخش همان کتاب

که مربوط به تاریخ و مبعث است نقل کرده اند.

(۱) هدیه العارفین، ج ۲، ص ۱۰.

(۲) جای تعجب است که چگونه بدون ارائه هیچ دلیلی چنین ادعائی می کند و نمی توان این اظهار نظر را

پذیرفت - م.

(۳) طبقات، ج ۱، صفحات ۲۲، ۲۶، ۳۷، ۳۹...

(۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۴۲ تا ۹۸۰.

(۵) البداية و النهايه، ج ۲، صفحات ۲۴۰ و ۲۶۲.

ضمناً نکته‌ای که باید تذکر داد این است، که طبری معمولاً وقتی اخبار مربوط به دوره جاهلیت و پیش از اسلام را نقل می‌کند از طریق ابن سعد از واقدی روایت می‌کند؛ و حال آنکه مطالب مربوط به مغازی را به‌طور مستقیم از واقدی نقل می‌کند، و این دلیل بر آن است که طبری در مورد مغازی و جنگ‌ها به کتاب مغازی اعتماد می‌کند؛ و حال آنکه این کار را در مورد اخبار جاهلیت و پیش از بعثت نکرده است. همچنین از نامگذاری کتاب *التاریخ والمغازی والمبعث*، چنین بر می‌آید که به صورت یک کتاب واحد نبوده؛ بلکه سه کتاب جداگانه‌اند: یکی کتاب مغازی است و دو کتاب دیگر شاید بخش‌هایی از کتاب *تاریخ کبیر* یا کتاب *سیره* بوده‌اند.

همین مسأله در مورد کتاب دیگر واقدی که با نام *الردّه والدار* ثبت شده است پیش می‌آید. زیرا مسأله جنگ رده و کشتن عثمان با توجه به این که میان آن دو تقریباً ربع قرن فاصله زمانی است، نباید موضوع یک کتاب باشد. و چنین به نظر می‌رسد که آن هم باید دو کتاب جداگانه باشد. مخصوصاً که در منابع دیگر نام این کتاب فقط به صورت کتاب *الردّه* آمده است. مثلاً سهیلی و ابن خیر اشیبلی آن را چنین ثبت کرده‌اند. یافعی هم در *مرآة الجنان* می‌گوید: دیگر از کتب واقدی کتاب *الردّه* است که در آن مسأله ارتداد عرب بعد از وفات پیامبر (ص) و جنگ‌های صحابه با طلحة بن خویلد اسدی و اسود غنسی و مسیلمه کذاب را مطرح ساخته است. حاجی خلیفه هم این کتاب را با همین نام آورده است.^۱

بروکلیمان متذکر شده است که نسخه‌ای از این کتاب با نام کتاب *الردّه* در کتابخانه خدابخش شهر بانکپور هند موجود است ولی پس از دسترسی به آن معلوم شد که تمام مطالب آن از واقدی نیست، بلکه مجموعه‌ای است درباره اخبار رده که از واقدی و ابن اسحق نقل شده است.

این هم روشن است که در عین حال آنچه ابن سعد و طبری در مورد اخبار پیش آمده‌ای بعد از وفات پیامبر (ص) نوشته‌اند و همچنین بیشتر مطالبی که ابن حبیب در کتاب *غزوات* خود نوشته است، مأخوذ از کتاب *الردّه* واقدی است.^۲ درباره کتاب طبقات واقدی می‌توان گفت در واقع کتابی است نظیر کتاب طبقات

که شاگرد و کاتب او محمد بن سعد تألیف کرده و در آن از طبقات واقدی بسیار نقل کرده است.

تنها نویسنده دیگری که با واقدی هم‌زمان بوده و در طبقات تألیفی دارد هیشم بن عدی است. بدین جهت واقدی را از پیشگامان تألیف طبقات و از بنیان‌گذاران آن علم می‌شمرند. دو کتاب *فتوح الشام* و *فتوح العراق* واقدی از میان رفته‌اند و امروز به هیچیک از آن دو دسترسی نداریم. آنچه هم که به نام *فتوح الشام* و *فتوح العراق* موجود است از او نیست چه تاریخ تألیف اینها پس از روزگار واقدی است.^۳

بلاذری در کتاب *فتوح البلدان* خود مطالب زیادی از واقدی نقل می‌کند و این بدان جهت است که او از شاگردان ابن سعد است، که کاتب واقدی بوده است. همچنین طبری و ابن کثیر هم از واقدی مطالب فراوانی را نقل کرده‌اند. طبری بسیاری از حوادث نیمه دوم قرن دوم هجری را از واقدی نقل می‌کند. غالباً حوادثی که در دوره زندگی واقدی اتفاق افتاده است. ابن کثیر هم قضایای تاریخی سال ۶۴ هـ.ق. را از قول واقدی نقل می‌کند.^۴

درباره تشیع واقدی

شاید وجود دو کتاب واقدی به نامهای *مولد الحسن و الحسین* و *مقتل الحسین* و *مقتل الحسین* توهم شیعه بودن او را موجب شده است، چنانکه ابن ندیم هم چنین پنداشته است و می‌گوید: واقدی شیعه و دارای مذهب یسنیدیه بوده است و تقیه می‌کرده است. واقدی روایت می‌کند که علی (ع) از معجزات پیامبر (ص) است، همچنان که عصا برای موسی (ع) و زنده کردن مردگان برای عیسی (ع) معجزه بود. صاحب *اعیان الشیعه* (مرحوم آیه الله سید محسن جبل عاملی قدس سره) این گفتار ابن ندیم را نقل کرده است و به آن در مورد شیعه بودن واقدی استناد کرده و به همین جهت شرح حال او را در کتاب خود آورده است. همچنین، آقا بزرگ تهرانی در *الذریعه* هنگام ذکر تاریخ واقدی این مطلب را ذکر کرده است.^۵

(۱) یاقوت حموی، معجم الادب، جلد ۱۹ ص ۳۱۰.

(۲) بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ج ۳، ص ۱۷.

(۳) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۰۸.

(۴) البدایة و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۹.

(۵) الفهرست، ص ۱۴۴.

(۶) اعیان الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۷۱.

(۷) الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۲۹۳.

(۱) الروض الانف، ج ۲، ص ۱۳۲ و فهرست اشیبلی، ص ۲۳۷.

(۲) مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۶.

(۳) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۴۲۰.

(۴) فهرست بانکپور، ج ۵، ص ۱۰۸، شماره ۱۰۴۲.

در عین حال آنچه که موجب تعجب و حیرت می‌گردد این است که طوسی (منظور شیخ طوسی قدس سیره است) با آنکه معاصر ابن ندیم است در کتاب الفهرست خود هیچیک از کتابهای واقدی را نام نمی‌برد و مخصوصاً کتاب مولد الحسن و الحسين و مقتل الحسين را با همه اهمیت که علما و مورخان شیعه برای این کتاب قائلند ذکر نکرده است.

بر فرض که تسلیم نظریه ابن ندیم بشویم که واقدی شیعه بوده ولی تقیه می‌کرده است، باید تشیع او به گونه‌ای در موقع نقل مطالب مربوط به علی (ع) ظاهر شود ولی در این گونه موارد چیزی اظهار نداشته است، بلکه برعکس می‌بینیم که واقدی گاه احادیثی که نقل می‌کند چنان است که قدر و منزلت علی (ع) را کاسته و یا کار او را بی ارزش ساخته است. مثلاً وقتی که بازگشت پیامبر (ص) از اُحُد به مدینه را ذکر می‌کند، می‌نویسد که فاطمه (ع) شروع به پاك کردن خون از چهره پیامبر (ص) کرد و علی (ع) به مهراس رفت تا آب بیاورد، و پیش از آنکه برود، شمشیر خود را به فاطمه (ع) داد و گفت: «این شمشیر غیر قابل سرزنش را بگیر.» چون پیامبر (ص) شمشیر علی (ع) را خون آلوده دید، فرمود: «اگر تو خوب جنگ کردی، عاصم بن ثابت و حارث بن صه و سهل بن حنیف هم خوب جنگ کردند و شمشیر ابودجانه هم غیر قابل سرزنش است.»

(۱) جای بسی تعجب و حیرت است که چگونه مارسدن جونز، شیخ طوسی و ابن ندیم را معاصر دانسته است، در حالی که تولد شیخ طوسی در سال ۲۸۵ هـ.ق است که به احتمال زیاد چند سال بعد از مرگ ابن ندیم است؛ زیرا مرگ او را مدت کمی بعد از اتمام الفهرست که در ۳۷۷ هـ.ق. وده است می‌دانند. وانگهی ذکر نکردن کتابهای واقدی و کتاب مولد الحسن و الحسين و مقتل الحسين از طرف شیخ طوسی نمی‌تواند دلیل بر شبه نبودن واقدی باشد، مخصوصاً فراموش نکردن که مارسدون جونز خودش در نسبت کتابهای واقدی به او شک و تردید دارد بنابراین، چه مانعی دارد که شیخ طوسی (رضوان الله علیه) هم انتساب برخی کتب واقدی را به او درست نمی‌دانسته است.

ای کاش مارسدن جونز لطف بیشتری می‌کرد و به صفحه ۱۶ الفهرست شیخ طوسی جاب اسپرنگر A. Sprenger، مراجعه می‌فرمود تا اظهار نظر تشیع را در این مورد ذیل بیان زندگی و کتب ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی، که مطالب زیادی از حضرت باقر و حضرت صادق نقل کرده است می‌دید. بعلاوه، شیخ طوسی در کتاب تریف تلخیص السائق (جاب نجف، ج ۳، ص ۵۲) از کتاب الجمل واقدی، خطبه امیر المؤمنین (ع) را نقل می‌کند. در باورقی همان صفحه استاد دانشمند سید حسین آل بحر العلوم نوشته است که نجاسی در رجال خود واقدی را آورده است. کسانی که مایل به اطلاعات بیشتری باشند لطفاً به آنجا مراجعه فرمایند. اشاره به این نکته هم لازم است که میرزا محمد باقر خوانساری در ص ۲۶۸، ج ۷، روایات الجنات جاب اسماعیلیان شرح حال واقدی را آورده است، و مرحوم آیت الله سید حسن صدر هم در ص ۲۴۲ کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام در مورد واقدی و مذهب او بحث کرده اند. -م-

(۲) نمی‌دانم کجای این روایت موجب کاسته شدن قدر علی (ع) است. اگر حضرت ختمی مرتبت دیگران را هم که کاری پسندیده کرده‌اند یاد فرموده است دلیل بر کاهش مقام و منزلت علی (ع) می‌شود؟! و آیا مثلاً

و هنگامی که در سیره ابن اسحق عدد کشته شدگان قریش در جنگ بدر را می‌خوانیم، مثلاً می‌بینیم که ابن اسحق می‌گوید: «طعیمه بن عدی را علی (ع) کشته است.» و حال آنکه واقدی می‌گوید که او را علی (ع) نکشته، بلکه حمزه کشته است. همچنین هنگامی که واقدی مسأله قتل صواب و اختلاف نظر در باره کسی که او را در روز اُحُد کشته است طرح می‌کند، می‌گوید: «برخی گفته اند: که سعد بن ابی وقاص او را کشته است، برخی گفته اند علی (ع)، و دیگری گفته است قرمان و در نظر ما صحیح تر آن است که قرمان صواب را کشته است.»

از این مهتر آنکه، شیعیان خودشان در نقل اقوال واقدی گفتار او را به عنوان قول شیعه قبول ندارند؛ چنانکه، مثلاً، ابن ابی الحدید در کتاب خود بخشی نسبتاً مفصل از واقدی نقل کرده است، و سپس در همان مورد روایت دیگری را که با آن اختلاف دارد آورده و می‌گوید: «در روایت شیعیان چنین است» ر این دلیل آن است که ابن ابی الحدید، واقدی را شیعه نمی‌داند و او را نمایانگر آرای شیعه نمی‌بیند. این نکته هم قابل ذکر است که به ابن اسحق هم تهمت گرایش به تشیع و قدری بودن زده اند و چنین به نظر می‌رسد که اتهام واقدی و ابن اسحق در این مورد ارتباطی به عقاید شخصی آن دو ندارد؛ بلکه این اتهام از آنجا ناشی شده است که آنها در کتابهای خود پاره‌ای از اقوال و آراء شیعیان را بیان داشته‌اند. و این دلیل آن نیست

نمی‌توان از آن جنبه قدردانی و اظهار مهیت نبوی را به دیگران استنباط کرد؟ -م-

(۱) بیان نظر صحیح نویسنده ای آن هم در مورد فوق، آیا دلیل بر واقع نویسی و حق گرائی است؟ یا دلیل بر کاهش منزلت علی (ع)؟ بعلاوه، اگر استاد مارسدن جونز معتقد به این می‌شوند که واقدی تقیه می‌کرده است، نمی‌توان این موارد را حمل بر تقیه کرد؟ -م-

(۲) چگونه مارسدن جونز، ابن ابی الحدید را مسلماً شیعه می‌داند، و حال آنکه در تشیع آن بزرگ حرفهاست؛ و اگر تشیع واقدی یا ابن استدلال رد شود، تشیع ابن ابی الحدید به مراتب آسان تر رد می‌شود و حال آنکه استفاده ابن ابی الحدید از مطالب واقدی بسیار زیاد است. برای نمونه مراجعه شود به صفحات ۶۱ تا ۷۲، ج ۱۵، شرح نهج البلاغه، جاب محمد ابوالفضل ابراهیم. -م-

(۳) متأسفانه باز هم مطالب مارسدن جونز زیاد به مسأله مربوط نیست. باید قبول کرد که ابن ندیم به مبانی تشیع و محک شناخت شیعه به مراتب از مارسدن جونز قوی تر است، و اگر درباره کسی می‌نویسد که شیعه است به این احتمالات قناعت نمی‌کند. وانگهی جای این سؤال از استاد مارسدن جونز باقی است که، اولاً نسخه‌ها را معرفی نکرده‌اند. و اگر همین نسخه‌ای که چاپ کرده‌اند، نسخه اصلی و اساسی است، در همه جا برای امیر المؤمنین علی عنوان «علیه السلام» بکار رفته است، که به هر حال از جملات شعارهای شیعه در نگارش نام ائمه دوازده گانه است. آیا به نظر مارسدن جونز این را هم باید الحاقی دانست؟ به هر حال، بدون اینکه اصرار و پافشاری در اثبات تشیع واقدی داشته باشیم، پذیرش دلایل ضعیف مارسدن جونز هم درباره شیعه نبودن واقدی، آنهاهم بطور قطع و یقین، دور از احتیاط است. -م-

که معتقد به آن عطالب باشند، بلکه طبیعت نویسندگی در این گونه تألیفات اقتضای آن را دارد.

شاید یکی از دلایل اینکه واقدی را شیعه وصف کرده اند مربوط به بعضی از مسائل مذکور در کتاب او باشد. مثلاً گاهی اسامی گروهی از صحابه را ذکر کرده است که نام خلفای راشدین هم میان آنهاست، و چنانکه باید و شاید حق ایشان را ادا نکرده است. به عنوان مثال، در نسخه خطی که ما آنرا اصل قرار دادیم، فهرستی در مورد نام اشخاصی که در جنگ اُحُد از پیش پیامبر (ص) گریخته اند، می بینیم که چنین آغاز می شود: «از جمله کسانی که گریخته اند فلان است و حارث بن حاطب، ثعلبة بن حاطب، سواد بن غزیه، سعد بن عثمان، عقبه بن عثمان، خارجه بن عامر - که تا ملل (نام جانی است) فرار کرد - اوس بن قیظی و گروهی از بنی حارثه.» در صورتیکه همین عبارت را در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید می بینیم که بجای کلمه فلان، عمر و عثمان آمده است. و بلاذری هم این عبارت را از واقدی فقط با ذکر کلمه عثمان نقل کرده و نام عمر در آن نیست. ظاهراً چنین است که در نسخه خطی اصلی واقدی عمر و عثمان یا یکی از آن دو را ذکر کرده و از گریختگان روز اُحُد دانسته بوده است، اما کسی که نسخه را رونویسی کرده، این مسأله را در مورد عمر و عثمان یا هر يك از ایشان نپذیرفته و آنرا به کلمه «فلان» تغییر داده است. و چون متن اصلی و نسخه صحیح واقدی به دست شیعه افتاده است، این اخبار مربوط به عمر و عثمان را خوانده اند و به طور قطع او را شیعه پنداشته اند. طبق این دلایل، نظریه و عبارات ابن ندیم در مورد تسبیح واقدی سست به نظر می رسد و هیچ دلیل قطعی بر تشیع واقدی نیست. و باید در جستجوی دلایل دیگری بود، و بویژه باید از مطالب صریح خود واقدی استمداد طلبید.

اصول نگارش سیره نبوی و دگرگونی آن در قرن اول و دوم هجری شك و تردیدی نیست که کلمه سیره به معنی شرح زندگی رسول خدا بکار رفته است. و این مسأله پیش از آنکه ابن هشام از قول ابن اسحق آنرا به این معنی بکار برده باشد نیز معمول و متداول بوده است. از کتاب اغانی چنین استنباط می شود که در روزگار محمد بن شهاب زُهری سیره به همین معنی بوده است. ابوالفرج اصفهانی از قول مدائنی ضمن نقل اخبار خالد بن عبدالله قسری می نویسد: «ابن شهاب می گفته است: خالد بن عبدالله قسری به من گفت: کتابی در مورد انساب برایم بنویس. من

شروع کردم و از نسب قبيلة مُضَر آغاز کردم. هنوز آن را تمام نکرده بودم که گفت: این کار را قطع کن که خداوند بن وریشه آنها را قطع کرده است. برای من شرح حال پیامبر را بنویس.»

با وجود این، دو کلمه سیره و مغازی به يك معنی به کار می رود و فرقی میان آنها نیست. مثلاً ابن کثیر در تاریخ خود به جای آنکه بگوید ابن هشام در سیره چنین گفته است، می گوید: «ابن هشام در مغازی خود چنین گفته است.» و باید توجه داشت که این هر دو کلمه از لحاظ لغوی به معنی زندگانی و شرح حال پیامبر (ص) نیست ولی چنین مصطلح شده اند. حقیقت این است که موضوعات سیره و مغازی متنوع اند و با دگرگونی علوم حدیث و تفسیر و تاریخ، دگرگون شده اند.

معروف ترین کتابهایی که در قرن دوم هجری درباره سیره تألیف شده اند دو کتاب ابن اسحق و واقدی است. ولی این دو کتاب نخستین کتابهایی در باره این موضوع نیستند. به نظر ما لوی دلا ویدا اشتباه کرده است که می گوید: «سیره ابن اسحق در نگارش تاریخ اسلام نقطه آغاز است.»^۲

بدیهی است که گفتار و کردار پیامبر (ص) در مدت زندگی آن حضرت کمال اهمیت را داشته و پس از رحلت، بر اهمیت آن نیز افزوده شده است. و همین اهمیت موجب شده است تا در مورد تدوین زندگینامه و جمع احادیث و اخبار مربوط به آن توجه کاملی پیدا شود. نباید تصور کرد که انگیزه این کار فقط تقوی و عشق به آن حضرت است، بلکه جامعه اسلامی سخت نیازمند به تنظیم و ثبت عقاید دینی و احکام شرعی بوده است و این انگیزه اصلی برای تنظیم روش زندگی پیامبر (ص) است تا سرمشق واقعی باشد. وانگهی، پیشامدهای سیاسی و تحولات اجتماعی و دینی قرن اول و دوم هجری نه تنها ضرورت تنظیم سیره پیامبر (ص) را ایجاب می کرده، بلکه ضرورت تنظیم حدیث و فقه و تفسیر را هم در بر داشته است. احتمال دارد که داستانهای قومی هم که در سیره دیده می شود در زندگی پیامبر (ص) وجود داشته و سپس داستان سرایان آنها را شاخ و برگ داده اند. چنانکه نسبت به داستانهای مربوط به پیامبران قبل از اسلام هم این کار معمول بوده است. نمودارهایی از این داستانها در کتب سیره که در دوره های بعد نوشته شده اند دیده می شود و به آسانی می توان آن را در بیشتر موضوعاتی نظیر خواب دیدنها و فالزدهنها و یا در قالبهای دیگر دید. چنانکه

۱) البدایة والنهابة، ج ۳، ص ۲۴۳.

2) Levi Della Vida

3) *Encyclopedia of Islam*, Article, Sira

۱) الاغانی، ج ۱۹، ص ۵۹.

خوابی که عاتکه (دختر عبدالمطلب) قبل از جنگ بدر دیده است، يك نمونه کامل از داستانهای قومی است که در سیره ابن هشام آمده است.^۱

معلوم است که گروهی از صحابه و یاران پیامبر (ص) در مورد اطلاعات مربوط به سیره و مغازی تخصص داشته‌اند. چنانکه ابن سعد نوشته است: «أبان بن عثمان، این چنین بوده و مُفیرة بن عبدالرحمن برخی از اخبار خود را از او گرفته است.» ولی متأسفانه هیچگونه کتابی که در دوره صحابه تألیف شده باشد بدست ما نرسیده است. حاجی خلیفه، در کشف الظنون هنگام بحث درباره مغازی می نویسد: «گفته می شود، نخستین فردی که در این مورد کتاب تصنیف کرده عروة بن زبیر است. وهب بن منبه هم اخباری در این مورد جمع کرده است.»

عروة بن الزبیر

اما عروه برادر عبدالله بن زبیر است که در جنگهای میان عبدالله و بنی امیه شرکت نکرد. پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر، در سال ۷۴ هـ ق. عروه با عبدالملک بن مروان بیعت کرد. از روایت طبری چنین بر می آید که عروه اخباری مربوط به آغاز ظهور اسلام را برای عبدالملک بن مروان نوشته است. طبری می گوید: «پدرم برایم از قول أبان بن عطار روایت کرد که او می گفته است: هشام بن عروه از قول پدر خود عروه نقل می کرده است که برای عبدالملک بن مروان چنین نوشته است: اما بعد چون رسول خدا (ص) قوم خود را به سوی هدایت و نوری که خداوند او را بر آن مبعوث فرموده بود، دعوت کرد، در آغاز از او دوری نجسند و نزدیک بود که به دعوتش گوش فرا دهند. تا اینکه سرکشان آن قوم و گروهی از قریشیان طائفه که ثروتمند بودند، منکر شدند و بر آن حضرت سخت گرفتند و آنچه را می گفت خوش نمی داشتند. آنان کسانی را که از ایشان اطاعت می کردند، فریفتند، و بیشتر مردم از گرد رسول خدا پراکنده شدند و او را ترك کردند. فقط گروهی از ایشان، که خداوند دین آنها را حفظ فرمود، باقی ماندند، که عده اندکی بودند. پیامبر (ص) مدتی به همین حال صبر فرمود، ولی سران قریش تصمیم گرفتند که هر يك از فرزندان و برادران و خویشان خود را که از دین خدا پیروی کرده بودند به هر طریق که ممکن باشد مفتون خود سازند و از دین بر گردانند. این گرفتاری برای پیروان رسول خدا (ص) آزمایش سختی بود. گروهی مفتون شدند و از دین برگشتند و خدای هر يك از ایشان را که خواست

(۱) سیره ابن هشام، چاپ مصر، ج ۲، ص ۲۵۸

(۲) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۵۶.

(۳) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

محفوظ نگهداشت چون نسبت به مسلمانان چنین رفتار شد پیامبر (ص) دستور داد تا به سرزمین حبشه، هجرت کنند. در حبشه، پادشاه نیکوکاری بود که او را نجاشی می گفتند، در سرزمین او نسبت به هیچ کس ستم نمی شد، و او را می ستودند. حبشه یکی از مناطق بازرگانی قریش بود که معمولاً از تجارت آنجا در آمد سرشار داشتند و می توانستند با امنیت خاطر در آنجا بازرگانی کنند. پیامبر (ص) به مسلمانان دستور هجرت به آنجا را داد و عموم مسلمانان به حبشه رفتند؛ زیرا در مکه مقهور دشمنان بودند و پیامبر هم از انواع گرفتاریها بر آنها بیم داشت، ولی خود در مکه باقی ماند و چند سالی چنین گذشت. مشرکان همچنان بر هر کس که اسلام می آورد سختگیری می کردند، تا اندک اندک اسلام آشکارا شد و گروهی از اشراف قریش به اسلام در آمدند.^۱

گرچه، دلیلی در دست نداریم که عروه کتاب مخصوصی درباره سیره پیامبر (ص) نوشته باشد، ولی چون ابن اسحق و واقدی مقدار زیادی مطلب از او نقل می کنند، تردید در این نیست که عروه نخستین کس است که سیره را به صورتی که بعدها شکل گرفته، تدوین کرده است.

وهب بن منبه

این مرد در یمن متولد شده و حجاز را هم دیده است. ولی بیشتر زندگی خود را در یمن گذرانده است. یاقوت حموی او را از برگزیده گان تابمین و مردی راستگو و مورد اعتماد می داند که از کتابهای قدیمی معروف به اسرانیلیات فراوان نقل کرده است.^۲ ابن ندیم تألیف کتابی بنام کتاب المبتدأ را به او نسبت می دهد و اشاره می کند که میان این کتاب و بخش اول سیره ای که ابن اسحق تألیف کرده است شباهت وجود دارد.^۳

فقط مقدار بسیار کمی از اخبار پیامبر (ص) به وسیله وهب بن منبه به ما رسیده است. اخیراً قسمت کوچکی از این مطالب که بر روی کاغذهای قدیمی مصری نوشته شده اند در مجموعه اسکات رینهارت به دست آمده است که بیعت عقبه در آن ثبت است.^۴ ابن اسحق در بخش اول سیره خود مطالبی از وهب بن منبه نقل می کند.

(۱) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۸۰.

(۲) معجم الانبیا، ج ۱۹، ص ۲۵۹.

(۳) ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۲۸.

(۴) Papyri Schott Reinhardt 8

(۵) J. Horowitz, Islamic Culture, 1927, 558

در حالیکه واقدی هیچ اشاره‌ای به وهب ندارد و از او نامی هم نبرده است.^۱ پس از این در سیره نویسی، تحول و دگرگونی دیگری به وسیله عاصم بن عمر بن قتاده (متوفی در ۱۲۰ هـ ق.) و محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری (متوفی در ۱۲۴ هـ ق.) صورت گرفته است.

عاصم بن عمر بن قتاده

عاصم مردی از انصار و از قبیله بنی ظفر است. او هم مانند زهری مورد توجه بنی امیه بوده است. ابن قتیبه می‌گوید: «عاصم صاحب مطالبی در سیره و مغازی است. ولی کتاب مخصوصی را در این باره به او نسبت نمی‌دهد.» ابن اسحاق مطالبی را شخصاً از او نقل می‌کند و واقدی از او به وسیله افرادی چون محمد بن صالح، یونس بن محمد ظفری، معاذ بن محمد انصاری، یعقوب بن محمد، موسی بن محمد، و عبدالرحمن بن عبدالعزیز روایت می‌کند.

زهری

محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری کسی است که میان او و دیگر سیره‌نویسان کم و بیش اختلاف است. زیرا او در مکه متولد شده و از مدینه نیست. در اینجا باید تذکر داد که مرکز اولیه پیش‌کسوتان علمای سیره از مدینه بوده است. البته، این مسئله چیزی از ارزش و اعتبار مطالب ابن شهاب نمی‌کاهد. زیرا اگر چه تولد او در مکه بوده، ولی مدت‌ها در مدینه زیسته و درس خوانده است. وی در سال ۸۱ یا ۸۲ هـ ق. از مدینه به دمشق رفته است.^۲

ابن حجر معتقد است که زهری از علمای برجسته است و مخصوصاً در حدیث در تمام شام و حجاز هم‌تا نداشته است. از فراوانی اخباری که از او در سیره ابن اسحاق و مغازی واقدی نقل شده، معلوم می‌شود که او از بزرگان علم سیره بوده است و چنین استنباط می‌شود که او نخستین کسی است، که آنچه را تابعین از سیره نقل کرده‌اند جمع‌آوری کرده و دانسته‌های خود را به آن افزوده است. پس از او، اخبار مربوط به سیره، به‌روش سیره ابن اسحاق و موسی بن عقبه و واقدی جمع‌آوری شده است. حاجی خلیفه هنگامی که از مغازی صحبت می‌کند، می‌گوید از جمله کتابهای

(۱) سیره النبویه، ج ۱، ص ۳۲.

(۲) المعارف، ص ۴۶۶.

(۳) J. Horowitz' *Islamic Culture*, 1928, 37.

(۴) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۲۵.

مغازی، مغازی محمد بن مسلم زهری است متأسفانه این کتاب به دست ما نرسیده است. ولی از اهمیت بسیار برخوردار است؛ زیرا نشان‌دهنده تحول بزرگی است که زهری در سیره نویسی به وجود آورده است. درباره اهمیت این کتاب نیازی به مبالغه نیست، زیرا اعتماد زیادی که ابن اسحاق و واقدی در کتابهای خود نسبت به نقل مطالب آن کرده‌اند نمایشگر ارزش آن است. اضافه می‌کنم که ابن اسحاق و موسی بن عقبه و مالک بن انس و ابومعشر و معمر بن راشد و محمد بن عبدالله بن ابی سیره همه شاگردان زهری هستند و مطالب خود را از او گرفته‌اند و سه نفر اخیر از کسانی هستند که منابع روایت واقدی به آنها بر می‌گردد.

می‌بینیم که واقدی مطالب زهری را غالباً از طریق معمر بن راشد نقل می‌کند. به هر حال نخستین دوره‌های درسی سیره در مدینه تشکیل شد و از آن زمان نسل به نسل و سینه به سینه به صورت گفتگوهای درسی نقل شده است.

عبدالله بن ابوبکر

دیگر از افراد هم‌دوره زهری، عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن حزم انصاری است؛ که هر چند تألیف کتابی در سیره به او نسبت داده نشده است، ولی ابن اسحاق و واقدی فراوان از او مطلب نقل کرده‌اند. ابن اسحاق مستقیماً از او نقل می‌کند و واقدی به وسیله عبدالرحمن بن عبدالعزیز و یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده و ابن ابی سیره از او نقل می‌کند. ابن حجر می‌گوید: «عبدالله در سال ۱۳۵ هجری در گذشته است و هم گفته‌اند در سال ۱۳۰ هجری.»^۳

سومین گروه سیره‌نویسان قرن اول و دوم هـ ق. عبارتند از: موسی بن عقبه (وفات در ۱۴۱ هـ ق.)، ابن اسحاق (وفات در ۱۵۱ هـ ق.)، معمر بن راشد (وفات در ۱۵۴ هـ ق.) و ابومعشر (وفات در سال ۱۷۰ هـ ق.). این چهار نفر همگی شاگردان زهری هستند و به هر یک از ایشان تألیف کتابی در سیره یا مغازی نسبت داده شده است. می‌توان محمد بن عمر واقدی (وفات در ۲۰۷ هـ ق.) را هم جزء این گروه به حساب آورد؛ زیرا او از همه آنها بجز ابن اسحاق مطالبی نقل کرده است و معمر بن راشد و ابومعشر از مهمترین منابع او به حساب می‌آیند.

موسی بن عقبه

موسی بن عقبه بن ابی عیاش اسدی از وابستگان و خدمتکاران خاندان زبیر بن عوام است. او و ابن اسحاق و واقدی زیربنای مطالبی را فراهم آورده‌اند که بسیاری از

(۱) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

(۲) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۴.

مورخان دوره های بعد مانند طبری و ابن سیدالناس و ابن کثیر کتابهای خود را بر آن مبنی نوشته اند.

موسی بن عقبه کتابی در مغازی نوشته است که تا قرن دهم هجری هم وجود داشته ولی به دست ما نرسیده است. بخشی از این کتاب را سخاوا (زاخو) دانشمند آلمانی منتشر کرده است؛ ولی نمی توان از آن به چگونگی محتویات کتاب پی برد. اما ضمن بررسی مطالبی از آن که در آثار ابن سعد و طبری و ابن سیدالناس و ابن کثیر و زرقانی آمده است، بخوبی می توان صورتی از کتاب مغازی موسی بن عقبه را در ذهن تجسم کرد. با يك نظر به مطالب منقول از آن می توان به شباهت میان آن و سیره ابن اسحق پی برد. حتی در مواردی هم مطالب موسی بن عقبه از سیره ابن اسحق مفصل تر است؛ و این نشان می دهد که روش سیره نگاری پیش از ابن اسحق معمول و متداول بوده است.

ابن ابی حاتم رازی با اسناد خود از معن بن عیسی روایت می کند که چون به مالک بن انس می گفتند مغازی چه کسی را بنویسیم؟ می گفت: «بر شما باد به مغازی موسی بن عقبه که مردی ثقه است.» ابن حجر می گوید: «ابراهیم بن منذر هم از معن بن عیسی روایت می کند که می گفت: «مالک بن انس به خواندن مغازی موسی بن عقبه توصیه می کرد. و می گفت: موسی بن عقبه مردی ثقه است.» در روایت دیگری که از مالک نقل شده گفته است: «بر شما باد به مغازی مرد نیکوکار موسی بن عقبه که درست ترین مغازی است.» و هم در روایت دیگری از مالک چنین نقل شده است که موسی بن عقبه مردی ثقه است؛ مغازی خود را در سر کمال خویش نوشته و در آن زیاده گوئی های دیگران نیست. ابراهیم بن منذر از محمد بن طلحه طویل روایت می کند که می گفت: «در مدینه کسی در مغازی عالمتر از موسی بن عقبه نیست.» حاجی خلیفه هم می گوید مغازی موسی بن عقبه صحیح ترین مغازی است.^۱

محمد بن اسحق

محمد بن اسحق بن یسار در حدود سال ۸۵ هـ ق. در مدینه متولد شده است. او

(۱) دباربگری، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۶۰.

(۲) E. Sachau, Das Berliner Fragment des Musā Ibn uqba (Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften 1904), 449.

(۳) الجرح و التعديل، ج ۴، ق ۹، ص ۱۵۴.

(۴) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶۱.

(۵) کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

خدمتکار و وابسته قیس بن مخزومه بن عبدالمطلب بن عبدمناف بوده و بعدها مدینه را ترك گفته است. تاریخ دقیق خروج او را از مدینه نمی توان تعیین کرد.

ابن حجر از قول ابن یونس نقل می کند که ابن اسحق در سال ۱۱۹ هـ ق. به اسکندریه آمده است؛ ولی نمی دانیم که این دیدار قبل از هجرت کلی او از مدینه بوده و یا پس از آن. از گفتار ابن خلکان چنین بر می آید که در سال ۱۲۳ هـ ق. در مدینه بوده است.^۱

به هر حال می توان احتمال داد که او مدینه را پیش از چهل سالگی اش ترك کرده است. ابن حجر می گوید: «او مدت ها قبل از مرگ خود از مدینه بیرون رفته و به کوفه، جزیره، ری و بغداد سفر کرده و در بغداد مقیم شده و در سال ۱۵۱ هـ ق. در آنجا درگذشته است.»^۲

قرینه دیگری که دلالت بر ترك مدینه پیش از رسیدن به چهل-پنجاه سالگی اش دارد این است که راویان مطالب ابن اسحق از مردم سرزمینهای دیگر، به مراتب بیشتر از راویان مدینه ای هستند. چنانچه از همه اهل مدینه فقط ابراهیم بن سعد از او روایت کرده است.^۳

ابن سیدالناس می نویسد که از علل مهم هجرت ابن اسحق از مدینه دشمنی هشام بن عروه و مالک بن انس با اوست. هشام بن عروه از ابن اسحق بدین جهت دلگیر بود که او در کتاب خود روایاتی از زن پدر هشام، یعنی هسر عروه نقل کرده بود و روایت از زنان در نظر گروه زیادی مایه بدنامی است. ابن حجر به این موضوع هم اشاره کرده است.^۴

در مورد مالک بن انس، استاد گیوم عقیده دارد که علت دشمنی مالک با ابن اسحق بدین جهت است که ابن اسحق در مورد برخی از احکام شرعی که مالک در کتاب سنن خود آورده است، اعتراض کرده است و سنن مالک باقی نمانده است. احتمال هم دارد که مالک از این جهت با ابن اسحق خصومت می ورزیده که متهم به قدری بوده است. شاید هم، آنچنان که ابن سیدالناس می گوید، سبب عمده مخالفت مالک با ابن اسحق

(۱) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴.

(۲) ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۳۱.

(۳) او (۴) و (۵) عبون الاثر، ج ۱، ص ۱۱-۱۲. (۶) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴.

7) A. Guillaume, the Life of Muhammad, Introd., XIII

(۸) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۲.

از این روی باشد که ابن اسحاق موضوع برخی از جنگهای پیامبر (ص) را از قول فرزندان و اعقاب یهودیان خیبر و قریظه و بنی نضیر نقل کرده است. آنها که مسلمان شده بودند، در عین حال که وقایع را بهتر از دیگران می دانستند، اخبار دیگری را هم از نیاکان خود نقل می کردند.

سیره ابن اسحاق به چند طریق به دست ما رسیده است. مشهورترین آن روایت ابن هشام از بکائی است. روایت ابن بکیر از سیره ابن اسحاق مهتر بوده که به طور کامل باقی نمانده است. ولی قسمتهای زیادی از آن را در کتابهای ابن سعد و ابن اثیر و ابن کثیر می بینیم. اخیراً هم بخشی از آن در مسجد قریین در فاس (از شهرهای مراکش) پیدا شده است که جزء اول کتاب را در بر دارد.

طبری در نقل مطالب سیره ابن اسحاق به روایت سلمة بن فضل ابرش انصاری اعتماد کرده است. ابن سعد هم علاوه بر روایت ابن بکیر به روایت هارون بن سعد نیز اعتماد کرده است.

باید توجه داشت که روایت ابن هشام از سیره ابن اسحاق مطابق با نص آن نیست. ابن هشام و بکائی هر دو در نص سیره ابن اسحاق تغییراتی داده اند؛ و ابن هشام در مقدمه سیره به این موضوع اعتراف کرده است. تغییراتی که از طرف ابن هشام و بکائی در سیره ابن اسحاق داده شده است، به عنوان تلخیص و مختصر کردن یا صرف تغییر نبوده است، بلکه هدف واقعی این بوده است که پاره ای از موضوعات آن، که مورد انتقاد بوده اند، از قبیل آغاز آفرینش و قصص انبیاء و اشعار مجعول، حذف شود.

هنگام بررسی تاریخ تحول سیره نویسی در قرن اول و دوم هجری، لازم است از سه نفر دیگر هم نام ببریم: معمر بن راشد (وفات در ۱۵۴ هـ ق.)، ابومعشر (وفات در ۱۷۰ هـ ق.) و سرانجام واقدی (وفات در ۲۰۷ هـ ق.).

معمر بن راشد

معمر بن راشد از خاندان حدانی - وابسته به عروة بن ابی عمرو بصری -

(۱) عبون الاثر، ج ۱، ص ۱۷.

(۲) ابانمی نواز احتمال داد که از انگیزه های مخالفت هشام بن عروه و مالک بن انس با ابن اسحاق گرایش او به سوی علویان و امیال شیعی باشد؟ - خاصه که در آن روزگار دولت اموی آخرین تلاش های مذبحخانه خود را برای باز جماندن انجام می داده است؟ و آیا سفر ابن اسحاق به ری و عراق که از مراکز نهضت ضد اموی

است دلیل بر این نیست؟ - م.

(۳) سیره النبیه، ج ۱، ص ۴.

(۴) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۳.

بوده و نامش در ردیف کسانی چون ابن اسحاق و ابومعشر و واقدی قرار داشته، که همگی در تحول نگارش سیره در مدینه مؤثر بوده اند. وی در کوفه متولد شد. باینکه در منابع ذکری از وجودش در مدینه نیست ولی به احتمال زیاد مکتب سیره نگاری مدینه را درک کرده است؛ زیرا اخباری از زهری و عاصم بن عمر بن قتاده نقل می کند و او خود یکی از حلقه های اتصال میان زهری و واقدی است. شکی نیست که او به یمن مسافرت کرده است و ابن حجر می نویسد که معمر در صنعاء در گذشته است. معمر از کسانی است که همه نویسندگان سیره و مغازی او را مورد وثوق دانسته اند. یعقوب بن شبیه می گوید: «معمر مردی ثقه و گفتار او صحیح و درست است.» نسائی هم می گوید: «معمر ثقه و امین است.» احمد بن حنبل، از زهری، از عبدالرزاق، از ابن جریر نقل می کند که گفته است: «بر شما باد به مطالب معمر بن راشد که داناترین مرد روزگار خود است.» - ابن حبان هم او را از افراد ثقات دانسته است. ابن ندیم برای معمر کتابی در مغازی ثبت کرده که به دست ما نرسیده است؛ ولی مطالبی از آن در آثار واقدی و ابن سعد نقل شده است.

ابومعشر مدنی

نجیح بن عبدالرحمن سندی ملقب به ابومعشر مدنی از وابستگان و خدمتکاران بنی هاشم است. ابن حجر می گوید: «اصل او از یمن است. در جنگ یزید بن مهلب، که در نواحی یمامه و بحرین اتفاق افتاده اسیر شد، و مادر موسی بن مهدی از او خرید و آزاد کرد» و هم گفته اند که او برده زنی از بنی محزوم بود که مادر موسی بن منصور تعهد او را پرداخت کرد. و چون مهدی در سال ۱۶۰ هـ ق. به مدینه آمد از ابومعشر خواست که هنگام مراجعت او به عراق همراهش برود. ابومعشر از مدینه به بغداد رفت و در آنجا در سال ۱۷۰ هـ ق. درگذشت.

بسیاری از کتب رجال، مطالب او را مردود دانسته اند؛ چه می گویند اسناد آن ضعیف است. معذک بسیاری هم او را در مورد مطالب مربوط به سیره و مغازی ثقه و مورد اعتماد دانسته اند. ابن ابی حاتم رازی از عبدالرحمن نقل می کند که می گفته است: «پدرم نقل می کرد احمد بن حنبل از ابومعشر، راضی و خوشنود بود، و می گفت: در علم مغازی بصیر و عالم است.»

خلیلی هم می گوید: «ابومعشر در علم تاریخ دارای مقام و مکانت است. پیشوایان

(۱) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۴۵.

(۲) الفهرسته، ص ۱۳۸. ۴ و ۵ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۹.

(۳) الجرح والتعديل، ج ۴، ق ۱، صفحات ۴۲۱، ۴۹۴.

به کتاب او استناد می‌کنند ولی در حدیث او را ضعیف می‌شمرند.^۱
ابن ندیم می‌گوید: ابومعشر مدنی کتابی در مغازی دارد و از مواردی که طبری در کتابش راجع به او نقل کرده است چنان بر می‌آید که مغازی ابومعشر مانند مغازی موسی بن عقبه مشتمل بر اخباری از زندگی پیامبر (ص) قبل از هجرت هم بوده است.^۲
واقدی

واقدی کتاب مغازی خود را به یادگار گذاشته که در واقع نمودار کامل دگرگونی سیره نگاری در قرن اول و دوم هجری است. او شخصاً از زهری روایت نمی‌کند، بلکه در بیشتر موارد به روایانی که اخبار زهری را نقل کرده اند اعتماد می‌کند. آنچه که قابل ذکر است، این است که، واقدی از میان شاگردان زهری، از ابن اسحق مطالبی نقل نمی‌کند. به همین سبب و هم بواسطه شباهت زیادی که میان قسمتهایی از سیره ابن اسحق و مغازی واقدی موجود است، هوروتس و ولهوزن^۳ پنداشته اند که واقدی نسبت به ابن اسحق بی‌اعتنایی و کم توجهی کرده است و مطالبی را بدون اینکه به او استناد دهد، از او گرفته است. هوروتس در این مورد می‌گوید: اینکه در مغازی واقدی می‌بینیم بدون ذکر اسناد، مطالبی را به صورت گفته اند آورده است، دلیل بر ستم واقدی به ابن اسحق است.^۴

هوروتس در این مورد، پندار واهی دارد و باید توجه می‌کرد که این طریقه که مطالب همه رجال سند را در موقع اخبار جمع کنند منحصر به واقدی نیست. اتفاقاً، در این مورد از ابراهیم حربی پرسیده اند که چرا احمد بن حنبل از واقدی خوشش نمی‌آمد؟ می‌گوید: به این جهت بود که اسناد را جمع می‌کرد ولی فقط يك متن را می‌آورد. ابراهیم حربی در صدد دفاع از واقدی می‌گوید: «این برای واقدی عیبی نیست، چه زهری و ابن اسحق هم همین کار را کرده اند.»^۵

من هم (مارسدن جروتز) در مقاله جداگانه‌ای این تصور را که واقدی مطالبی را از ابن اسحق گرفته بدون اینکه ذکر می‌کند، رد کرده ام و لزومی برای تکرار آن

(۱) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۲۲.

(۲) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۹۵.

(۳) J. Horowitz, *Islamic Culture*, 1928, 518 seq.

(۴) J. Wellhausen, *Muhammad In Medina*, Introd., 11 seq.

(۵) مأخذ شماره ۳.

(۶) ابن سیدالناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰.

نمی‌بینم؛ هر کس مایل است به آن مقاله مراجعه کند.^۱
احتمال دارد که واقدی بدین جهت از روایات ابن اسحق اعراض کرده باشد که علمای مدینه به او اعتماد نمی‌کرده اند. به نظر ما چون ابن اسحق هنگامی مدینه را ترک کرده که هنوز واقدی متولد نشده بود و میان آن دو ملاقاتی صورت نگرفته بود، طبیعی است که واقدی از او روایتی نقل نکند. بعلاوه، همان طور که قبلاً تذکر دادیم، ابن حجر درباره ابن اسحق می‌نویسد که راویان روایات او غالباً از مردم نقاط دیگری غیر از مدینه اند و از اهالی مدینه فقط ابراهیم بن سعد از او روایت کرده است.^۲

بسیاری از قدمای محدثان، واقدی را در نقل احادیث ضعیف می‌دانند. چنانکه بخاری، رازی، نسائی و دارقطنی گفته اند: «واقدی از لحاظ حدیث متروک است.» ولی باید توجه داشت که همه ناقدان حدیث چنین نبوده اند. گروهی هم او را به بالاتر از حد معمول ثقات رسانده و وصف کرده اند مثلاً حافظ درآوردی، او را چنین وصف می‌کند که: «واقدی در حدیث، امیر مؤمنان است» یزید بن هارون هم می‌گوید: «واقدی ثقه است.» ابوعبید قاسم بن سلام و ابوبکر صغانی و مصعب زبیری و مجاهد بن موسی و صیب و ابراهیم حربی هم واقدی را ثقه می‌دانند.^۳

با اینکه بیشتر علما منکر مقام واقدی در حدیث هستند، بدون تردید او یکی از پیشوایان سیره و مغازی است. ابن ندیم می‌گوید: «واقدی در مغازی و سیره و فتوح و شناخت موارد اختلاف مردم در حدیث و فقه و احکام و انظار بر راستی عالم است.»^۴ ابن سعد هم او را چنین توصیف کرده است. ابراهیم حربی می‌گوید: «واقدی امین ترین مردم برای اهل اسلام است.» و در تاریخ بغداد هم به اتوالی بر می‌خوریم که نشان دهند عظمت مقام واقدی در علم مغازی و سیره است.

برای هر کس که مطالب واقدی را بخواند، بخوبی روشن می‌شود که علت اهمیت واقدی میان نویسندگان مغازی و سیره در این است که مطالب تاریخی را با روش مخصوص علمی و فنی بررسی کرده است. در آثار واقدی بخوبی مشاهده می‌شود که او بیشتر از دیگران برای نقل مطالب تاریخی به روش منطقی تلاش کرده است. روش

1) J. M. B. Jones, *Ibn Ishaq and al - Waqidi: the dream of Atika and the raid to Nakhla In relation to the charge of plagiarism*, B. S. O. A. S., xxii., 1, 1959.

۲ و ۳) تهذیب التهذیب، ج ۹، صفحات ۲۴، ۲۶۴.

۴) الفهرست، ص ۱۲۴.

۵) طبقات، ج ۷، بخش دوم، ص ۷۷.

۶) عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۸.

او تقریباً ثابت است و دگرگون نمی‌شود. مثلاً او هنگام ذکر هر يك از جنگها، نخست فهرست مفصلی از رجال را که خیر را از ایشان نقل کرده است بیان می‌کند. آنگاه تاریخ دقیق هر يك از جنگها را ذکر می‌کند. غالباً اطلاعات سودمند جغرافیائی از لحاظ منطقه جنگ عرضه می‌دارد. جنگهائی را که پیامبر (ص) شخصاً در آن شرکت داشته‌اند بر می‌شمرد و اسامی اشخاصی را که پیامبر (ص) در هر جنگ به جانشینی خود در مدینه تعیین فرموده است، نقل می‌کند. گاه شعار مسلمانان را در آن جنگ ثبت کرده است. وانگهی روش و اسلوب او در بیان تمام غزوات تقریباً یکسان است. یعنی اسم جنگ و تاریخ و فرمانده آن و در موارد لزوم نام کسی که در مدینه جانشین بوده است و توضیحات جغرافیائی لازم را. که البته خود واقدی هم در مقدمه کتاب اشاره به این مطالب کرده است. ذکر می‌کند. اگر در مورد جنگی آیاتی از قرآن نازل شده باشد، در صورتیکه تعداد آیات زیاد باشد، فصلی جداگانه برای ذکر آیات و تفسیر آنها گشوده است؛ که معمولاً در پایان فصل مربوط به آن جنگ آمده است. در جنگهای مهم واقدی اسامی اشخاصی را که در آن جنگ شرکت داشته‌اند و اسامی کسانی که به شهادت رسیده‌اند و کشته شدگان دشمن را نقل می‌کند. و این وحدت روش کافیهست که واقدی را مورخی زیرک و دارای سبک مخصوص بدانیم. اطلاعات جغرافیائی را با کوشش و تلاش و مسافرت به منطقه، به منظور کسب معلومات صحیح به دست آورده است و این هم نمونه‌ای دیگر از اهمیتی است که در سیره نویسی برای واقدی قایل شدیم. در این مورد که مناطق جغرافیائی وقایع روشن باشد، شاگرد و کتابت واقدی، محمد بن سعد هم از او پیروی کرده و گاه از استاد خود هم گوی سبقت را برده است.

لازم به تذکر است که همین اطلاعات مفصل جغرافیائی، که واقدی در کتاب خود آورده است، یکی از مایه‌های اولیه تنظیم جغرافیا در عرب است و خشت اساسی مطالب علمای ادوار بعد، مانند: محمد بن سعد، و بلاذری و دیگران است که از این روش در کتابهای فتوح استفاده کرده‌اند.

از ویژگیهای برجسته مغازی واقدی یکی هم این است که تاریخ تمام جنگها معین و مشخص است و حال آنکه در مغازی ابن اسحق بسیاری از جنگها بدون تاریخ ثبت شده‌اند. مانند واقعه خرار، واقعه کشتن اسماء دختر مروان، کشتن ابی علفک، جنگ بنی قینقاع، کشتن کعب بن اشرف، سریه قطن، جنگ دومة الجندل، کشتن سفیان بن خالد بن نبیح، غزوه قرطاء، سریه غمر، سریه ذی القصد، جنگ بنی سلیم، سریه طرف، سریه حسمی، سریه کدید، سریه ذات اطلاق، جنگ ذات السلاسل،

سریه خبط، سریه خضره، سریه علقمة بن مجزز و سریه علی بن ابیطالب (ع) به یمن. و حال آنکه همه اینها در مغازی واقدی دارای تاریخ مشخص و معین است.

گفتیم که روش واقدی از لحاظ ذکر تاریخ وقایع به مراتب کامل‌تر از روش ابن اسحق است. در عین حال لازم است به برخی از اشتباهات تاریخی که در مغازی واقدی هم هست اشاره کنیم. برای نمونه:

(الف) در مورد تاریخ قتل کعب بن اشرف اختلافی چنین دیده می‌شود که از يك سو واقدی می‌گوید محمد بن مسلمه در شب چهاردهم ربیع الاول، که ماه بیست و پنجم هجرت است، برای کشتن کعب رفته است و پیامبر (ص) او را تا بقیع همراهی فرموده است؛ در صورتیکه در واقعه ذی امر می‌نویسد که پیامبر (ص) روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول از مدینه به غطفان رفته‌اند. بدیهی است که ظاهراً امکان ندارد که پیامبر (ص) دو روز پس از خروج از مدینه محمد بن مسلمه را تا بقیع همراهی کرده باشند.

(ب) در دو نسخه خطی مغازی واقدی برای جنگ بحران دو تاریخ ذکر شده است: در یکی جمادی الاولی و در دیگری جمادی الثانی.

(ج) واقدی تاریخ غزوه رجیع را در ماه صفر سی و ششمین ماه هجرت می‌داند و می‌گوید که حمله بر مسلمانان در این جنگ پس از کشته شدن سفیان بن خالد بن نبیح هذلی بوده است، ولی در جای دیگری تاریخ کشته شدن سفیان بن خالد را در ماه پنجاه و چهارم هجرت دانسته است.

(د) در مورد غزوه قرطاء هم اختلافی در تاریخ آن دیده می‌شود. از يك سو می‌گوید محمد بن مسلمه گفته است: در دهم محرم پنجاه و پنجمین ماه هجرت برای آن جنگ بیرون رفتیم و در مورد دیگری واقدی می‌گوید در پنجاه و چهارمین ماه بوده است. (ه) در جنگ میفعه، واقدی تاریخ آن را رمضان سال هفتم دانسته است، و در آن از یسار خادم پیامبر (ص) نام می‌برد و حال آنکه در جای دیگر مرگ یسار را در شوال

۱ و ۲) مغازی، صفحات ۱۴۸ و ۱۸۹.

۳) مغازی، ص ۱۹۶.

اختلاف در نسخه خطی با بکدیگر اشتباه نویسندگان نسخه‌هاست نه اشتباه واقدی. - م.

۴) مغازی، ص ۲۵۴.

۵) مغازی، صفحات ۵۳۱ و ۵۳۴. این هر دو اشتباه است چه بهر حال ماه محرم نه پنجاه و چهارمین و نه پنجاه و پنجمین ماه هجرت است بلکه پنجاه و نهمین ماه هجرت است. - م.

سال ششم دانسته است.^۱

و) واقده در آغاز جنگ بنی لحيان می نویسد که پیامبر (ص) در هلال ربیع الاول سال ششم از مدینه بیرون رفته آمد؛ ولی در آخر فصل می گوید تاریخ آن محرم سال ششم بوده است. نیز در همین عزمه می گوید خیب بن عدی در دست قریش اسیر بود؛ در صورتی که قبلاً گفته است که خیب در جنگ ربیع در صفر سال چهارم کشته شده است.^۲

با وجود این اختلافات مختصر، در عین حال مغازی واقده دقیق ترین و منظم ترین سیره است، بعلاوه او ضمن بیان جنگ ها اخبار زیادی آورده است که در کتاب های دیگر معاصران او نظیرش را نمی بینیم. چنانکه، مثلاً، اولین سیره به ناحیه ذی القصة و سیره ابوبکر به نجد و دوسریه میفعه و ذات اطلاق، در کتابهای دیگر نیامده است. دقت واقده و تفصیل لازم او در نگارش غزوات مشهور چون احد و طائف و ریزه کاری هائی که بکار برده است در هیچیک از مراجع دیگر و کتابهای سیره دیده نمی شود.

در مغازی واقده بسیاری از امور اجتماعی و اقتصادی زندگی صدر اسلام از قبیل زراعت و آداب زندگی و ذکر بتها و رسوم دفن مردگان آمده است و کتاب او نموداری از غالب مظاهر زندگی جامعه اسلامی در فاصله میان هجرت و رحلت پیامبر (ص) است. از امور دیگری که به ارزش و اهمیت مغازی واقده افزوده است، این است که او بطور وضوح از يك روش علمی و فنی و در عین حال انتقادی پیروی کرده است. او فقط بذکر اخبار و آراء دیگران اکتفا نکرده، و در بسیاری از موارد عقیده خود را با آوردن جملاتی از قبیل این صحیح تر است، در نظر ما این یکی ثابت است، در این مورد اختلافی نیست، ما عقیده بر آن داریم، قول نخست ثابت شده است، در این مورد همه متفقند و شکی در آن نیست، و نظایر این عبارات اظهار داشته است. این گونه اظهار نظر و بررسی حتی در آثار بلاندری که هفتاد سال پس از واقده در گذشته است بچشم نمی خورد و بلاندری رأی شخصی خود را اظهار نمی دارد. با همه

(۱) مغازی، ص ۷۲۶ و ۵۶۹: ضمناً در صفحه ۳۳ مقدمه مارسدن جونز، سطر نهم، غلط جایی صورت گرفته و بجای «سنه» «سنه سبع» چاپ شده است - م.

(۲) مغازی، ص ۵۲۵-۵۲۷ و ۳۵۴.

3) J.M.B. Jones. *The Chronology of the Maghazi a textual survey*, B.S.O.A.S. 1957 XIX:2.

(۴) مغازی، ص ۵۵۱.

(۵) مغازی، ص ۷۲۲.

(۶) مغازی، ص ۷۲۶.

(۷) مغازی، ص ۷۵۲.

این مطالب، باید اعتراف کرد که مغازی واقده بدون هیچگونه تعصبی بهترین و کامل ترین منبع و مأخذ زندگی پیامبر (ص) در مدینه است. آرزومندیم که متون و منابع اولیه سیره پیامبر (ص) مانند کتاب سیره ابن اسحق به روایت ابن بکیر، مغازی موسی بن عقبه، معمر بن راشد و ابومعشر که بخش هایی از آنها در کتب چاپی و خطی موجود است، بطرز صحیح و انتقادی چاپ و منتشر شود تا بتوان بطور کامل به کیفیت بوجود آمدن و تحول سیره نویسی با روش علمی در قرون اولیه اسلامی پی برد.

مارسدن جونز

مراجع تحقیق

۱- کتب چاپی

- ابن الاثیر، عزالدین، علی بن عبدالکریم، ۶۳۰ هـ ق
اللباب فی تہذیب الانساب، چاپ سه جلدی، نشر کتابخانه قدسی، قاهره ۱۳۵۷ -
۱۳۶۹ هـ ق.
- ابن الاثیر؛ مجدالدین، مبارک بن محمد بن محمد، ۶۰۶ هـ ق.
(۱) النہایۃ فی غریب الحدیث و الاثر، چہار جلد، چاپخانہ عثمانیہ، قاهرہ ۱۳۱۱
ہـ ق.
- (۲) جامع الاصول من احادیث الرسول، بہ تحقیق شیخ حامد الفقی، چاپخانہ السنۃ
المحمدیہ، قاهرہ ۱۳۶۸ - ۱۳۷۴. ہـ ق.
- احمد بن حنبل، (الامام)، ۲۴۱ ہـ ق.
المسند، بہ تحقیق احمد محمد شاکر، یازدہ جلد از آن چاپ شدہ، نشر دارالمعارف،
قاهرہ ۱۳۶۸ - ۱۳۷۵ ہـ ق.
- اسماعیل پاشا بغدادی، ۱۳۳۹ ہـ ق.
(۱) ایضاح المکتون فی الذیل علی کشف الظنون، دو جلد، چاپ استانبول،
۱۳۶۴ - ۱۳۶۶ ہـ ق.
- (۲) ہدیۃ العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، دو جلد، ۱۱۵۱ - ۱۹۵۵ م.
آقابرگ تهرانی، محمد محسن.
- الذریعۃ الی تصانیف الشیعہ، یازدہ جلد از آن منتشر شدہ است، در نجف و تہران
چاپ شدہ است، ۱۳۵۷ - ۱۳۸۴ ہـ ق. (بقیہ این کتاب ہم چاپ شدہ است)
- بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراہیم، ۲۵۶ ہـ ق.
(۱) التاریخ الکبیر، چہار مجلد و ہشت جزء بہ تحقیق شیخ عبدالرحمن معلمی،
چاپخانہ دائرۃ المعارف العثمانیہ، حیدرآباد دکن، ہند ۱۳۶۰ - ۱۳۷۸ ہـ ق.
- (۲) الجامع الصحیح، چہار جزء، چاپ کتابخانہ حلبی قاهرہ، بدون تاریخ است
بروکلمن، کارل، ۱۹۶۱ م.
- تاریخ الادب العربی، ترجمہ عربی، دکتر عبدالحلم نجار، سه جزء آن بوسیله
دارالمعارف چاپ شدہ است، قاهرہ ۱۹۵۹ - ۱۹۶۲ م.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۲۷۹ ہـ ق.
(۱) انساب الاشراف، جزء اول، بہ تحقیق دکتر محمد حمیداللہ حیدر آبادی،

- دارالمعارف . قاهره ۱۹۵۹ م.
- (۲) فتوح البلدان، سه جزء، به تحقیق دکتر صلاح الدین المنجد، کتابخانه نهضة المصریه، قاهره ۱۹۵۶-۱۹۶۰ م.
- ابن تقری پردی، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف، ۸۷۴ هـ ق.
- النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهره، دوازده جزء آن منتشر شده است | این کتاب به طور کامل و در شانزده جلد چاپ شده است |، دارالکتب المصریه، قاهره ۱۹۲۹-۱۹۵۶ م.
- الجُمعی، محمد بن سلام بن عبیدالله، ۲۳۲ هـ ق.
- طبقات فحول الشعراء، به تحقیق استاد محمود محمد شاکر، دارالمعارف، قاهره ۱۹۵۲ م.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۳۹۳ هـ ق.
- الصحاح، شش جزء، به تحقیق احمد عبدالغفور العطار، چاپخانه دارالکتاب العربی، قاهره ۱۳۷۶-۱۳۷۷ هـ ق.
- ابن ابی حاتم الرازی، عبدالرحمن بن محمد، ۳۲۷ هـ ق.
- کتاب الجرح والتعديل، نه جزء، به تحقیق شیخ عبدالرحمن المعلمی، چاپخانه دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، هند ۱۳۶۰-۱۳۷۳ هـ ق.
- حاجی خلیفه، کاتب چلبی، مصطفی بن عبدالله، ۱۰۶۷ هـ ق.
- کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، دو جلد، به تصحیح استاد شرف الدین بلتقایا، و معلم رفعت بیلکه الکلوسی، چاپخانه وزارت فرهنگ ترکیه، استانبول ۱۳۶۰-۱۳۶۲ هـ ق.
- ابن حبیب، ابوجعفر محمد بن حبیب بن امیه، ۲۴۵ هـ ق.
- کتاب المحبر، به تصحیح خانم دکتر ایلزه لیحتن شتیر و دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی، چاپخانه دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، هند ۱۹۴۲ م.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین ابوالفضل، احمد بن علی بن محمد، ۸۵۲ هـ ق.
- (۱) الإصابه فی تمییز الصحابه، چهار جلد، انتشارات جمعیت سلطنتی آسیایی، کلکته، هند ۱۸۷۷ م.
- (۲) لسان المیزان، شش جزء، چاپخانه حیدرآباد دکن، هند ۱۳۲۹-۱۳۳۱ هـ ق.
- (۳) تهذیب التهذیب، دوازده جزء، حیدرآباد دکن، هند ۱۳۲۵-۱۳۲۷ هـ ق.
- ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله بن محمد، ۶۵۵ هـ ق.
- شرح نهج البلاغه، بیست جزء، به تصحیح شیخ محمد الزهری القمراوی،

- چاپخانه داراحیاء الکتب العربیه (الحلبی)، قاهره ۱۳۲۹ هـ ق.
- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید، ۴۵۶ هـ ق.
- جوامع السیره (النبری)، به تحقیق دکتر احسان عباس و دکتر ناصر الدین الاسد، و مراجع شیخ احمد محمد شاکر، دارالمعارف، قاهره ۱۹۶۲ م.
- حسان بن ثابت بن المنذر، ۵۴ هـ ق.
- دیوان شعر، جزء سلسله انتشارات هر تویج هرشفیلد، لندن، ۱۹۱۰ م. انتشارات اوقاف کیپ.
- حمیدالله، محمد حمیدالله حیدرآبادی.
- مجموعه الوثائق السیاسیه للعهد النبوی، والخلافة الراشده، چاپخانه انجمن تألیف و ترجمه و نشر، چاپ دوم، قاهره ۱۹۵۸ م.
- الخشنی، مصعب بن محمد بن مسعود، ۶۰۴ هـ ق.
- شرح غریب سیره ابن اسحاق، دو جزء، به اهتمام یوسف بروئله، چاپخانه هندیه، قاهره ۱۹۱۱ م.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، ۴۶۳ هـ ق.
- تاریخ بغداد، چهارده جلد، انتشارات کتابفروشی خانجی، چاپخانه سعادت، قاهره ۱۳۴۹ هـ ق.
- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابراهیم، ۶۸۱ هـ ق.
- وفیات الاعیان و انباء ائمه الزمان، دو جلد، مطبعه بولاق، قاهره ۱۲۹۱ هـ ق.
- خوانساری، محمد باقر بن زین العابدین موسوی، ۱۳۱۳ هـ ق.
- روضات الجنات فی تاریخ العلماء والسادات، دو جلد، چاپ و سنگی، تهران ۱۳۴۷ هـ ق.
- ابن دُرید الازدی، محمد بن الحسن، ۳۲۱ هـ ق.
- الاشتقاق، به تحقیق استاد عبدالسلام هارون، کتابفروشی خانجی، قاهره ۱۹۵۸ م.
- الذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد بن عثمان، ۷۴۸ هـ ق.
- المیر فی خبر من عبر، چهار جلد آن به تحقیق استاد فؤاد سید و دکتر صلاح الدین المنجد چاپ شده است، کویت ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م.
- تذکره الحفاظ، چهار جزء، به تحقیق شیخ عبدالرحمن المعلمی، چاپخانه دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، هند ۱۳۷۵-۱۳۷۷ هـ ق.
- الربعی، عیسی بن ابراهیم، ۴۸۰ هـ ق.
- نظام الغریب، به اهتمام یوسف بروئله، چاپخانه هندیه، قاهره، بدون تاریخ.

- الزبيدي، مرتضى، محمد بن محمد بن محمد، ۱۲۰۵ هـ ق.
شرح القاموس المحيط، (تاج العروس من جواهر القاموس) ده جلد، چاپخانه
خيريه، قاهره ۱۳۰۶-۱۳۰۷ هـ ق.
زبير بن بكار، ۲۵۶ هـ ق.
جمهرة نسب قرش، به تحقيق استاد محمود محمد شاکر، جلد اول، چاپ قاهره
۱۳۸۱ هـ ق.
الزرقاني، عبدالباقي بن يوسف بن احمد، ۱۰۹۹ هـ ق.
شرح على المواهب اللدنيه، هشت جلد، چاپ بولاق، قاهره ۱۲۹۱ هـ ق.
الزمخشري، محمود بن عمر بن محمد، ۵۳۸ هـ ق.
اساس البلاغه، دو جلد، چاپ افسس از چاپ دارالکتب المصريه، مطابع
الشعب، قاهره ۱۹۶۰ م.
ابن سعد، محمد بن منيع، ۲۳۰ هـ ق.
كتاب الطبقات الكبير، نه جلد، چاپ ليدن، ۱۹۰۵-۱۹۲۱ م.
ابن السکيت، يعقوب بن اسحق، ۲۴۴ هـ ق.
اصلاح المنطق، به تحقيق استاد احمد محمد شاکر و استاد عبدالسلام محمد
هارون، دائرة المعارف، قاهره ۱۹۵۶ م.
السمعاني، عبدالکريم بن محمد بن منصور، ۵۶۲ هـ ق.
كتاب الانساب، به اهتمام مارگليوث، به صورت عکس برداري در سلسله
انتشارات اوقاف گيپ در لندن منتشر شده است، ۱۹۱۲ م.
السهيلي، عبدالرحمن بن عبدالله، ۵۸۱ هـ ق.
الروض الانف، شرح سيره ابن هشام، دو جلد، به هزينه سلطان مولاي
عبدالحفيظ، چاپخانه جماليه، قاهره ۱۳۳۲ هـ ق.
ابن سيدالناس اليعمری، ابوالفتح، محمد بن محمد، ۷۳۴ هـ ق.
عيون الاثر في فنون المغازي و السمائل و السير، دو جلد، انتشارات کتابفروشي
قدسي، قاهره ۱۳۵۶ هـ ق.
الصفدي، صلاح الدين، خليل بن ابيک بن عبدالله، ۷۶۴ هـ ق.
الوافي بالوفيات، چهار جلد آن به تحقيق ريترو ديدرينگ، به وسيله جمعيت
خاورشناسان آلمان، در استامبول منتشر شده است، استامبول و دمشق
۱۹۳۶-۱۹۶۰ م.
الطبري، ابوجعفر محمد بن جرير، ۳۱۰ هـ ق.

- (۱) تفسير القرآن المسمى جامع البيان، به تحقيق استاد محمود محمد شاکر، پانزده
جلد از آن به وسيله دارالمعارف مصر منتشر شده است، قاهره ۱۳۷۴-۱۳۷۹ هـ ق.
(۲) تاريخ الرسل و الملوك، سيزده جلدی، چاپ ليدن، ۱۸۸۱-۱۸۸۲ م.
الطوسي، ابوجعفر، محمد بن حسن بن علی، ۴۶۰ هـ ق.
الفهرست، فهرست کتب شيعه، جزء انتشارات جمعيت سلطنتی آسيای، کلکته
۱۲۷۱ هـ ق.
ابن عبدالبر، ابو عمر، يوسف بن عبدالله بن محمد، ۴۶۳ هـ ق.
الاستيعاب في معرفة الاصحاب، چهار جزء، به تحقيق استاد علی محمد بجاوي،
کتابفروشي نهضت مصر، قاهره بدون تاريخ.
ابوعبيدالله البکري، عبدالله بن عبدالعزيز، ۴۸۷ هـ ق.
معجم ما استعجم، سه جزء، به اهتمام وستفلد، گوته، ۱۸۷۶-۱۸۷۷ م.
ابن العماد حنبلي، عبدالحی بن احمد بن محمد، ۱۰۸۹ هـ ق.
شذرات الذهب في اخبار من ذهب، هشت جلد، انتشارات کتابفروشي قدسي،
قاهره ۱۳۵۰-۱۳۵۱ هـ ق.
ابن فارس، احمد بن فارس، ۳۹۵ هـ ق.
مقاييس اللغة، شش جلد، به تحقيق استاد عبدالسلام محمد هارون، چاپخانه
عيسى الحلبي، قاهره ۱۳۶۶-۱۳۷۱ هـ ق.
ابوالفدا، اسماعيل بن علی بن محمود، ۷۳۲ هـ ق.
المختصر في اخبار البشر، چهار جزء، چاپخانه حسينييه، قاهره ۱۳۲۵ هـ ق.
ابوالفرج اصفهاني، علی بن حسين بن محمد، ۳۵۶ هـ ق.
كتاب الاغانی، انتشارات دارالکتب المصريه، شانزده جلد از آن منتشر شده
است، قاهره ۱۹۲۳-۱۹۳۵ م.
ابن فرحون، ابراهيم بن علی بن محمد، ۷۹۹ هـ ق.
الديباج المنهب في معرفة اعيان علماء المنهب، چاپخانه جماليه، قاهره ۱۳۲۹ هـ ق.
فيروز آبادی، محمد بن يعقوب بن محمد، ۸۱۷ هـ ق.
القاموس المحيط، چهار جلد، چاپخانه مصريه، قاهره ۱۹۳۸ م.
القالي، ابو علی، اسماعيل بن قاسم بن عيّن، ۳۵۶ هـ ق.
كتاب الامالي، به هزينه يوسف دياب، در دو جلد چاپ شده است،

- دارالكتب المصرية، القاهرة ١٩٢٦ م.
القرشي، عبدالقادر بن محمد بن نصر الله، ٧٧٥ هـ.
الجواهر المضية في طبقات الحنفية، دو جلد، چاپ دائرة المعارف العثمانية،
حیدرآباد دکن، هند ١٣٣٢ هـ.
ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم، ٢٧٦ هـ.
كتاب المعارف، به تحقیق دکتر ثروت عکاتنه، چاپخانه دارالكتب المصرية، قاهره
١٩٦٥ م.
قیس بن خطیم، حدود دو سال قبل از هجرت درگذشته است.
دیوان شعر، به تحقیق دکتر ناصرالدین الاسد، چاپخانه مدنی، قاهره ١٩٦٥ م.
ابن قیس الرقیات، عبدالله بن قیس بن شریح، حدود ٨٥ هـ.
دیوان شعر، به تحقیق دکتر محمد یوسف نجم، چاپ دارصادر و بیروت، ١٩٥٨ م.
ابن کثیر القرشی، اسماعیل بن عمیر، ٧٧٤ هـ.
البدایة والنهاية، چهارده جزء، چاپ چاپخانه سعادت، انتشارات کتابفروسی
خانجی، قاهره ١٣٥١-١٣٥٨ هـ.
ابن الکلبي، هشام بن محمد بن سائب، ٢٥٤ هـ.
کتاب الاصنام، به تحقیق احمد زکی پاشا، دارالكتب المصرية، قاهره ١٩٢٤ م.
مالک بن انس (الامام) - ١٧٩ هـ.
الموطأ، به تحقیق استاد محمد فزاد عبدالباقي، دو جلد، چاپخانه عیسی الحلبي،
قاهره ١٣٧٥ هـ.
محسن الامین، محسن بن عبدالکریم بن علی، ١٣٧١ هـ.
اعیان الشیعه، بیروت ١٩٥٩ م.
مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری، ٢٦١ هـ.
الجامع الصحیح، به اهتمام استاد محمد فزاد عبدالباقي، پنج جزء، چاپخانه
عیسی الحلبي، قاهره ١٩٥٥-١٩٥٦ م.
ابن منظور، ابوالفضل، محمد بن مکرم بن علی، ٧١١ هـ.
لسان العرب، بیست جلد، چاپ بولاق، قاهره ١٣٥٥ هـ.
ابن ندیم، محمد بن اسحق بن محمد، ٤٢٨ هـ. [؟-٣٧٧-٣٨٥ هـ].
الفهرست، کتابفروسی تجاریه، قاهره ١٣٤٨ هـ.
نورالدین الحلبي، علی بن ابراهیم بن احمد، ١٥٤٤ هـ.
السيرة الحلبيه، دو جزء، مصطفى الحلبي، قاهره ١٣٤٩ هـ.

- ابن هشام، ابومحمد، عبدالملك بن هشام بن ایوب، ٢١٣ هـ.
السيرة النبويه، چهار جلد، به تحقیق استادان، مصطفى السقاء، ابراهیم الايباری
و عبدالحفیظ شلبي، چاپخانه مصطفى الحلبي، قاهره ١٩٣٦ م.
الیافعی، عبدالله بن اسعد بن علی، ٧٦٨ هـ.
مرآة الجنان و عبرة اليقظان، چهار جزء، چاپخانه دائرة المعارف العثمانية،
حیدرآباد دکن، هند ١٣٣٧ هـ.
یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی، ٦٢٦ هـ.
١) معجم البلدان، ده جزء، انتشارات خانجی، قاهره ١٩٥٦ م.
٢) معجم الأدباء، المسمى ارشاد الأريب، بیست جزء، به اهتمام احمد فرید رفاعی،
چاپخانه عیسی الحلبي، قاهره ١٩٣٥ - ١٩٣٨ م.
الیغموری، ابوالمحاسن، یوسف بن احمد بن محمود، قرن هفتم هجری.
نورالقبس المختصر من المقتبس، فی اخبار النحاة والادباء والشعراء
والعلماء، به تحقیق رودلف سلهايم، انتشارات اسلامي، جمعیت خاورشناسان
آلمان، بیروت ١٩٦٤ م.

٢- کتب خطی

- الذهبي، شمس الدين، محمد بن احمد بن عثمان، ٧٤٨ هـ.
سير اعلام النبلاء، نسخه خطی احمد ثالث، استانبول، شماره ٢٩١٥
جزء هفتم، زندگی واقدی .
ابن عساکر، ابولقاسم، علی بن حسن بن هبة الله، ٥٧١ هـ.
تاریخ مدينة دمشق
نسخه خطی احمد ثالث، استانبول، شماره ٢٨٨٧.
جزء دوم، زندگی نامه واقدی،

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

واقندی با سلسله اسناد خود چنین روایت می کند که: پیامبر (ص) روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شدند، و می گوید: هر چند دوم ربیع الاول هم گفته اند، ولی دوازدهم ثبت شده است. می گوید: اولین پرچمی که پیامبر (ص) بر افراشت و آن را به حمزه بن عبدالمطلب سپرد تا به کاروان قریش حمله کند در ماه رمضان و آغاز هفتمین ماه هجرت بوده است. سپس در ماه شوال (هشتمین ماه هجرت) آن را به عبیده بن حارث سپرد تا به رابع که در ده میلی جحفه، و در راه قدید قرار دارد عزیمت کند. این موضوع در همان ماه شوال و آغاز نهمین ماه هجرت صورت گرفته است. پس از این، پیامبر (ص) در ماه ذی القعدة (ماه نهم هجرت)، سعد بن ابی وقاص را به خزار فرستاد، و در ماه صفر (یازدهمین ماه هجرت)، شخصاً آهنگ سرزمین ابواء کرد و بدون هیچگونه برخوردی به مدینه مراجعت فرمود. مدت غیبت آن حضرت از مدینه پانزده شبانه روز بود. در ماه ربیع الاول و آغاز سیزدهمین ماه هجرت به قصد تعرض به کاروان قریش، که دو هزار و پانصد شتر داشت و آن را امیه بن خلف با صد نفر از قریش همراهی می کرد، آهنگ ناحیه بواط^۱ که نزدیک جحفه است فرمود و بدون برخوردی به مدینه بازگشت. در همان ماه ربیع الاول در تعقیب کرز بن جابر فهری از مدینه خارج شد و تا محل بدر پیش رفت و سپس به مدینه بازگشت. پس از آن در ماه جمادی الاخر (شانزدهمین ماه هجرت) به منظور تعرض به کاروانهای قریش که از مکه آهنگ شام داشتند، شخصاً از مدینه بیرون آمده و بازگشتند و این اشکر کشی به غزوة ذی العشیره هم معروف است. آنگاه عبدالله بن جحش را در ماه رجب (هفدهمین ماه هجرت) به سرزمین نخله اعزام فرمود. پس از آن در بامداد جمعه هفدهم رمضان (نوزدهمین ماه هجرت) در جنگ بدر شرکت کرد. سپس سریه غصماء دختر مروان پیش آمد، که وی به دست عمیر بن عدی بن خرشه کشته شد. عبدالله بن

(۱) قدید: بروزن زبیره نام منطقه ای ساحلی از سواحل شرقی دریای احمر است.

(۲) خزار: محلی است نزدیک جحفه. (منتهی الارب)

(۳) ابواء: نام یکی از منازل میان مکه و مدینه که مدفن آمنه مادر حضرت ختمی مرتبت (ص) هم آنجا است.

(۴) بواط: به فتح یا ضم با. نام کوهی از کوههای جهینه و نزدیک ینیع است (حواشی سیره ابن هشام).

(۵) نخله: نام دره ای در نزدیکی مکه که فاصله آن با شهر، یک شب راه است (حواشی سیره ابن هشام).

حارث بن فضل از قول پدرش برایم نقل کرد، که عمیر، عصماء را در بیست و پنجم رمضان کشته است. سپس سالم بن عمیر را در ماه شوال (بیستین ماه هجرت) به جنگ **أَبَاعَفَكْ** گسیل فرمود که سالم بن عمیر او را کشت. در همان ماه، غزوه بنی قینقاع هم اتفاق افتاد. در ماه ذی الحجه همان سال که بیست و دو ماه از هجرت گذشته بود، پیامبر (ص) شخصاً جنگ **السُّوقِ** را انجام داد، و نیز در محرم که بیست و سه ماه از هجرت گذشته بود، به جنگ با بنی سلیم در ناحیه کدر پرداخت. در ماه ربیع الاول (بیست و پنجمین ماه هجرت) گروهی برای کشتن ابن اشرف مأمور شدند، و در همان ماه پیامبر (ص) شخصاً برای جنگ با بنی غطفان **أَهْنَك** نجد فرمود، نام دیگر این جنگ **نَوَامِر** است. آنگاه عبدالله بن انیس را برای جنگ با سفیان بن خالد هذلی اعزام فرمود. عبدالله می گوید: روز دو شنبه پنجم محرم (سی و پنجمین ماه هجرت) از مدینه بیرون آمدم، غیبت من از مدینه هیجده شب طول کشید و روز شنبه هفت روز باقی مانده از محرم به مدینه باز گشتم. آنگاه پیامبر (ص) در جمادی الاول (بیست و هفتمین ماه هجرت) شخصاً عازم جنگ با بنی سلیم در بجران شد. در جمادی الآخر (بیست و هشتمین ماه هجرت) پیامبر (ص) زید بن حارثه را مأمور جنگ **قَرَدَه** کرد که ابوسفیان بن حرب در آنجا مقیم بود. آنگاه پیامبر (ص) شخصاً در شوال (سی و دومین ماه هجرت) درگیر جنگ **أَحُد** شد و در همان ماه به جنگ **حَمْرَاءِ الْأَسَدِ** نیز پرداخت. سپس ابوسلمه بن عبدالاسد را به جنگ با بنی اسد به قطن فرستاد - که در محرم (سی و پنجمین ماه هجرت) بود. و پس از آن جنگ **بَثْرَمَعُونَه** در ماه صفر (سی و ششمین ماه هجرت) صورت گرفت که امیر آن **مُنْبِر بن عمرو** بود. در همان ماه، مرتد به فرماندهی جنگ **رَجِيع** برگزیده شد. در ربیع الاول (سی و هفتمین ماه هجرت) پیامبر (ص) شخصاً با بنی نضیر جنگ فرمود و در ذی القعدة (چهل و پنجمین ماه هجرت) جنگ **بَدْر الموعِد** را عهده دار گردیدند.

آنگاه **ابن عَتِيك** در ذی الحجه (چهل و ششمین ماه هجرت) مأمور جنگ با **سَلَام** بن ابی حقیق گردید و چون در این جنگ ابن ابی حقیق کشته شد، یهودیان به خیبر گریختند و از **سَلَام** بن بشکم یاری خواستند ولی او ریاست برایشان را نپذیرفت، و

(۱) اگر این جنگ در محرمی که سی و پنجمین ماه بوده است اتفاق افتاده باشد مراعات ترتیب زمانی نشده است، زیرا در این صورت باید بعد از جنگ **أَحُد** و **حَمْرَاءِ الْأَسَدِ** ذکر شود.
 (۲) **بَجْرَان**: نام محلی در حجاز است.
 (۳) **قَرَدَه**: نام ابی است از آبهای منطقه **نجد**.
 (۴) **قَطْن**: نام ابی از آبهای قبیله بنی اسد است (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶۰).

أَسِير بن زارم ۱ به جنگ ایشان قیام کرد. در محرم (چهل و هفتمین ماه هجرت)، پیامبر (ص) عهده دار جنگ **ذَات الرِّقَاع** گردیدند. و سپس در ربیع الاول (چهل و نهمین ماه هجرت) جنگ **دَوْمَةَ الْجَنْدَل** را شخصاً برعهده گرفت. پیامبر (ص) در شعبان سال پنجم، جنگ **مُرْسِيع** و در ذی القعدة همان سال جنگ **خَنْدَق** و در اواخر ذی القعدة و اوایل ذی الحجه همان سال جنگ بنی قریظه را انجام دادند. در محرم سال ششم، ابن انیس مأمور جنگ با سفیان بن خالد بن نسیح و پس از آن محمد بن مسلمه مأمور جنگ با قبیله **قُرْطَاء** گردیدند. در ربیع الاول سال ششم، جنگ بنی لحيان، و در ربیع الآخر همان سال جنگ **غَابَه** را پیامبر (ص) شخصاً انجام دادند. در همین ماه **عُكَّاشَة بن مِحْصَن** به جنگ **عَمْر** و محمد بن مسلمه به جنگ **ذی القَصَّة** و **ابوعبیده بن جراح** به همان جنگ و **زید بن حارثه** به **جَمُوم** برای جنگ با بنی سلیم اعزام گردیدند - جموم میان **بطن نخل** و **نقره** است. سپس، **زید بن حارثه** در جمادی الاول به **عِیص** ۲ و در جمادی الآخر به **طَرْف** - در سی و شش میلی مدینه - و در همان ماه به **جِسمی** - پشت وادی **القری** - اعزام گردید. و نیز در ماه رجب، **زید** به وادی **القری** اعزام شد، و در شعبان سال ششم گروهی به فرماندهی **عبدالرحمن بن عوف** به **دَوْمَةَ الْجَنْدَل** اعزام شدند. در همان ماه **علی (ع)** به فرماندهی جنگ **فَدَك** رفت. و باز در رمضان سال ششم **زید بن حارثه** به **أَم قَرْفَه** - از بخشهای وادی **القری** - اعزام شد. در شوال همان سال ابن رواحه به جنگ **أَسِير بن زارم** رفت و در همان ماه **کرز بن جابر** به جنگ **عُرْنِین** رفت. آنگاه، پیامبر (ص) در ذی القعدة سال ششم، **عمره حُدیبیه** را اعزام داد. در جمادی الاول سال هفتم، پیامبر (ص) جنگ **خیبر** را سرپرستی فرمود و در جمادی الآخر همان سال به وادی **القری** بازگشت و به جنگ پرداخت. در شعبان سال هفتم **عمر** به جنگ **تربه** رفت - که فاصله میان آن و مکه شش شبانه روز است - و **ابوبکر** هم به جنگ **نجد** رفت و **بشیر بن سعد** هم به جنگ **فَدَك** اعزام شد. در رمضان سال هفتم، **غالب بن عبدالله** به جنگ **مِیْفَعَه** اعزام شد - که از نواحی **نجد** است. در شوال آن سال **بشیر بن سعد** به سوی **جناب فرستاده** شد، و پیامبر (ص) در ذی القعدة

(۱) این نام در طبقات ابن سعد به صورت **رازم** (ج ۲، ص ۶۶) و در شرح مواهب اللدنیه به صورت **رزام** آمده است (ج ۲، ص ۱۷۲).

(۲) **قُرْطَاء**: نام قبیله ای از بنی بکر است.

(۳) **عِیص**: اسم جایی است که میان **أنجا** و مدینه چهار شب راه است (طبقات، ج ۲، ص ۶۳).

(۴) **عُرْنِین**: نام عشیره ای از قبیله **جهنیه** که مرتد شدند (متنهی الارب).

(۵) **جناب**: نام محلی است.

آن سال عمرة القَضیه را بجا آوردند. در ذی الحجه آن سال جنگ ابن ابی العوجاه سُلمی صورت گرفت. در صفر سال هشتم غالب بن عبدالله به جنگ کدید - ناحیه ای است بعد از قدید - فرستاده شد. و شجاع بن وهب در ربیع الاول همان سال به سوی بنی عامر بن مُلُوح و کعب بن عُمیر غفاری به اطلاع - منطقه ای در شام که فاصله آن تا بَلقاء يك شب راه است - اعزام گردیدند. در همان سال زید بن حارثه برای جنگ مُوتَه رفت و پس از آن گروهی به فرماندهی عمرو بن عاص به ذات السلاسل رفتند (و این در ماه جمادی الاخر بود)، و در رجب همان سال گروهی به فرماندهی ابو عبیده بن جراح به خَبَط گسیل شدند. در شعبان آن سال گروهی به فرماندهی ابوقتاده به خَضِرَه، که از نواحی نجد و در بیست میلی بستان ابن عامر است، اعزام شدند. در رمضان آن سال ابوقتاده به اِضَم رفت و پیامبر (ص) در سیزدهم رمضان عازم فتح مکه شد و در پنج شب مانده به پایان ماه رمضان به فرمان آن حضرت بت عزری به وسیله خالد بن ولید منهدم شد. سپس در همان ماه، عمر وعاص، بت سِوَاع و سعد بن زید اَشهلی، بت مناة را ویران و منهدم ساختند. پس از آن در شوال همان سال خالد بن ولید به جنگ بنی جذیمه رفت و پیامبر (ص) خود در همان ماه به جنگ حنین رفت؛ و نیز در همین ماه به جنگ طائف عزیمت فرمود. مردم در آن سال حج گزارند، گفته شده است که پیامبر (ص) عتاب بن اسید را به سمت امیر الحجاج منصوب فرمود و هم گفته شده است که مردم به صورت پراکنده و بدون امیر الحجاج به حج رفتند. در محرم سال نهم عینة بن حصن به جنگ بنی تمیم رفت و در صفر آن سال قطیبة بن عامر به سوی خَتَم رفت، در ربیع الاول گروهی به فرماندهی ضحاک بن سفیان آهنگ بنی کلاب کردند؛ و در ربیع الاخر، عاتمة بن مُجرز به حبشه و علی (ع) به فلس رفتند. در رجب آن سال پیامبر (ص) به جنگ تبوک رفت و هم در همان ماه خالد بن ولید به جنگ اکیبر رفت. سپس بت نئی الکفین را که متعلق به عمرو بن حَمَة دوسی بود ویران کرد. در سال نهم

(۱) عمرة القَضیه: بیشتر به عمرة القضاء معروف است.
 (۲) مُوتَه: شهری است در يك منزلی كَرَک که قبر جعفر طیار و اصحاب او آنجاست، امروزه این شهر جزیره کشور اردن است (تفریم البلدان، ص ۲۶۷)
 (۳) خَبَط: نام سرزمینی است که با مدینه پنج روز راه فاصله دارد و در راه جهینه است. - م.
 (۴) اِضَم: نام ای است میان مکه و مدینه.
 (۵) در اینجا هر چند فقط نام بتها آمده است ولی ظاهراً منظور بتخانه هایی است که جای این بتها بوده است. - م.
 (۶) فلس: نام بتخانه بزرگی از قبیلای طی است (تاسخ التواریخ، جلد حضرت رسول (ص)، ص ۴۱۶، چاپ اول) - م.

مردم به حج رفتند، ابوبکر نیز در این حج حاضر بود. در ماه ربیع الاول سال دهم، خالد بن ولید به جنگ بنی عبدالمدان رفت و در همان سال علی (ع) به یمن عزیمت فرمود؛ (که می گویند دوبار به آنجا رفته است که بار دوم در ماه رمضان بوده است). پیامبر (ص) هم در سال دهم مراسم حج را انجام داد و چون از مکمراجمت فرمود، ده شب و اندی بیمار بود. و در این بیماری اسامة بن زید را برای عزیمت به شام مأمور فرمود، ولی او تا مرگ پیامبر (ص) از مدینه به سوی شام حرکت نکرد و بعد از وفات آن حضرت، ابوبکر او را روانه ساخت. پیامبر (ص) روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت رحلت فرمود.

جنگهایی که پیامبر (ص) در آنها شرکت داشت بیست و هفت جنگ است که در نه جنگ شخصاً در مبارزه هم شرکت فرمود، که عبارتند از: بدر، اُحُد، مُرسیع، خندق، قَرِظَه، خیبر، فتح، حنین و طائف. مجموعه سر به ها چهل و هفت مورد است و پیامبر (ص) سه مرتبه عمره به جا آوردند. همچنین می گویند در جنگ بنی نضیر هم شرکت فرمود، به هر حال خداوند غنائم آن جنگ را مخصوص به آن حضرت قرار داد. و هنگام بازگشت از خیبر هم با مردم وادی القری جنگ فرمود که برخی از اصحاب کشته شدند. در غابه هم جنگ کردند که از مسلمانان مُحَرزین نضله و از دشمن شش نفر کشته شدند.

گویند: پیامبر (ص) در جنگهایی که خود شرکت فرمود این اشخاص را در مدینه به جانشینی خود برگزید: در غزوه وَدَان، سعد بن عُباده؛ در غزوه بُواط، سعد بن معاذ؛ هنگامی که به تعقیب کرز بن جابر فهری رفتند، زید بن حارثه؛ در غزوه ذی الشیرة، اباسلَمَة بن عبدالاسد مخزومی؛ در غزوه بدر، ابالبابة بن عبدالمنذر عمری؛ در غزوه السویق، ابالبابة بن عبدالمنذر عمری؛ در غزوه کدر، ابن ام مکتوم معیسی؛ در غزوه ذی امر، عثمان بن عفان؛ در غزوه بُحران و غزوه اُحُد و غزوه حمراء الاسد و بنی نضیر. ابن ام مکتوم؛ در بدر الموعِد، عبدالله بن رواحه؛ در غزوه ذات الرقاع، عثمان بن عفان؛ در غزوه دومة الجندل، سبَاع بن عُرْفَطَه؛ در غزوه مُرسیع، زید بن حارثه؛ در غزوه خندق و غزوه بنی قَرِظَه و غزوه بنی لحيان و غزوه غابه و غزوه حُدیبیه، ابن ام مکتوم؛ در غزوه خیبر، سبَاع بن عرفطه غفاری؛ در عمرة القَضیه، ابورهم غفاری؛ در غزوه فتح و حنین و طائف، ابن ام مکتوم؛ در غزوه تبوک، ابن ام مکتوم یا محمد بن مسلَمَة اَشهلی؛ و در حجة الوداع، ابن ام مکتوم.

شعارهایی که رسول خدا (ص) در جنگها داشتند چنین بود: در جنگ بدر «یا منصور اُمّت» و گفته اند که برای مهاجران شعار «بنی عبدالرحمن» و برای خزرجیان شعار